

* دیدگاه *

1917 : نقش زنان در انقلاب روسیه

برگردان : نادر ساده



گزارشات متعددی حاکی از این است که این زنان بودند که از کارگاهی به کارگاه دیگر سر می کشیدند، درب ها را می کوبیدند و با گلوله برفی پنجره ها را هدف می گرفتند تا کارگران را از پشت ماشین ها به بیرون بکشانند.

14

مصاحبه سایت گزارشگران
با م راد درباره

بحران هسته ای ایران

بقیه در صفحه 17

زندگی دیگری نمی خواستم.
گفت وگویی است با شهناز داراییان،
همسر علی اشرف درویشیان.

علی اشرف همیشه نسبت به داستان نویسی بسیار متعهد بوده است و همواره سعی کرده از ماجراهای واقعی زندگی مردم در طرح داستان های اش استفاده کند. بسیاری از مواقع پیش آمده که وقایعی را که به چشم دیده تبدیل به داستان کرده است. در واقع جدا از پرداخت هنرمندانه ی داستان، حوادث اصلی داستان ها، بیش تر از واقعیت گرفته شده اند.

بقیه در صفحه 7

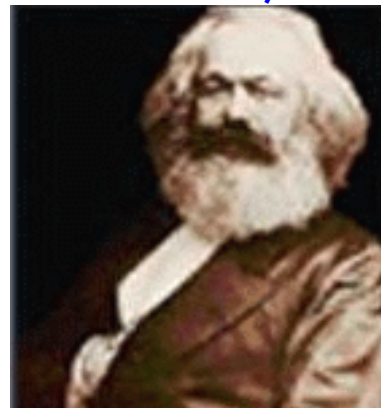
* دیدگاه *

گفتگو با رفیق عابد توانچه

از سایت : دانش سرخ- بخش دوم

بقیه در صفحه 9

باز هم با مارکس و زیر پرچم او (1) نود سال پس از انقلاب اکتبر



بقیه در صفحه 2

که هستیم؟

برای چه مبارزه میکنیم!

برگرفته از برنامه سازمان راه کارگر

بقیه در صفحه 6

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان

دستگیری فعالان کارگری نیشکر هفت تپه شوش را قویا محکوم می کنیم .

بر پایه گزارشات دریافتی رادیو برابری ، دستگیری ها در نیشکر هفت تپه ادامه دارد . رژیم برای مرعوب ساختن و جلوگیری از پیشروی کارگران در طلب مطالبات اعلام داشته آنان ، ایجاد رعب و وحشت و نوعی شکاف در صفوف کارگران به دستگیری ها رو آورده است .

بقیه در صفحه 7

چیزی در حول و حوش خلیج فارس

برای ابد تغییر کرده است

*هزاران کیلومتر مربع از سرزمین های بالکان، کویت و جنوب عراق برای همیشه آلوده خواهند ماند. *اورانیوم تخلیه شده، بعد از اکسیده شدن به اجزای میکروسکوپی تقسیم میشود که بصورت غبار سرطان زا در فضا منتشر شده همراه باد به سوی صحراها حرکت میکند.

بقیه در صفحه 16

از سایت روشنگری

باز هم با مارکس و زیر پرچم او (۱) نود سال پس از انقلاب اکتبر

روبن مارکاریان

نود سال از انقلاب اکتبر گذشت. انقلابی که طی آن برای اولین بار در تاریخ طولانی جامعه طبقاتی، طبقات محروم و استثمار شده قدرت سیاسی را در پهناورترین کشور جهان به دست گرفته و افق جدیدی برای رهایی در برابر انسان معاصر قرار دادند. دگرگونی‌هایی که انقلاب اکتبر در نظام طبقاتی روسیه در طول اولین روزهای موجودیت خود انجام داد عظیم‌ترین تغییری است که از سپیده دم زایش جامعه طبقاتی در تاریخ بشری، صورت گرفته است. اعلام تاسیس حکومت کارگری که طی آن توده کار و زحمت قدرت سیاسی را به دست گرفتند، اعلام برابری زنان و مردان از لحاظ حقوقی و اعلام زنان به عنوان شهروند برابر برخوردار از حق رای، تقسیم زمین و اعطای آن به دهقانان، پذیرش حق تعیین سرنوشت برای ملیت‌های تحت ستم روسیه تزاری ... کوتاه سخن: انقلاب اکتبر نشان داد که توده استثمار شده قادر به سرنگونی نظم طبقاتی و به دست گرفتن قدرت سیاسی برای آن میان برداشتن جامعه طبقاتی است و خودرهایی کارگران و زحمتکشان نه یک افسانه زیبا اما غیرعملی بلکه همانطور که مارکس نشان داده است یک امکان واقعی در بطن انکشاف مبارزه طبقاتی در سرمایه داری معاصر است. طبعاً ارتجاع مغلوب در روسیه و امپریالیسم جهانی قادر به برتابیدن انقلاب اکتبر و انتقال قدرت به کارگران و زحمتکشان نبودند. از همین رو قیام اکتبر نه پایان که نقطه آغاز انقلاب سوسیالیستی بود. انقلاب اکتبر ناچار بود از کوران جنگ داخلی، تجاوز مستقیم نظامی قدرت‌های امپریالیستی، محاصره همه جانبه اقتصادی و تحمیل ویرانی اقتصادی و قطعی بزرگ عبور کرده و به مدد گسترش هرچه بیشتر انقلاب به اعماق توده‌های تحت ستم، از موجودیت خود دفاع کند. انقلاب اکتبر در جریان تکوین خود به الگویی برای سایر جنبش‌های سوسیالیستی و ضدسرمایه داری در جهان مبدل شد و پس از شکست فاشیسم در جنگ جهانی دوم و فروپاشی نظام استعماری در کشورهای حاشیه، محرکی برای گسترش انقلابات رادیکال به ویژه در جهان حاشیه به وجود آورد. اما علیرغم همه نقاط مثبت و اثرات گسترده جهانی، انقلاب اکتبر از نقاط ضعفی در رنج بود که بتدریج قوای حیاتی آن را به تحلیل برد و نهایتاً شکست آن را زمینه سازی کرد. سوسیالیسمی که پس از انقلاب اکتبر شکل گرفت و بویژه پس از مرگ لنین و در دوره استالین خود را به عنوان یک الگو سازمان داد، با آن سوسیالیسمی که مارکس و انگلیس یا پایه گذاران سوسیالیسم علمی و مدرن مورد نظر داشتند تفاوت اساسی و ماهوی داشت. دولت سوسیالیستی بیرون آمده از بطن جنگ داخلی، تجاوز قدرت‌های امپریالیستی، قطعی بزرگ ... پس از ممنوعیت احزاب (از جمله احزاب چپ مانند اس. ا. ر. ها، منشویک‌ها، آناشست‌ها...)، الغاء همه آزادی‌های پایه‌ای مانند آزادی مطبوعات، تشکل و بالاخره الغاء حق فراکسیون در حزب بلشویک که دیگر هم تنها حزب قانونی موجود در روسیه و هم زمان حزب حاکم بود به تدریج به یک دولت اقتدارگرا فرا رونید؛ دولتی که آزادیهای سیاسی اساسی و بنیادی را از همگان و از جمله از اکثریت کارگران و زحمتکشان- که انقلاب را به وجود آورده و در جریان جنگ داخلی و خارجی، بحران اقتصادی و قطعی با جنگ و دندان و نثار زندگی ایشان از آن دفاع کرده بودند- محروم ساخت. این قهقرا در ادامه خود به تکوین یک دولت کارگری بوروکراتیک و سرکوبگر انجامیده و به این ترتیب انقلاب سوسیالیستی را از دوران دچار زوال کرد. در سال ۱۹۸۹ با فروپاشی شوروی سابق و زنجیره سقوط نظام‌های بوروکراتیک دیگر، نقطه پایانی به این الگو از سوسیالیسم نهاده شد. اما آیا این مسیر تکوین انقلاب اکتبر اجتناب ناپذیر بود؟ پاسخ به این سوال منفی است. در همان دوره پیروزی انقلاب اکتبر نظرگاه‌های انتقادی روشنی از این الگو همراه با ارائه بدیل‌های مربوطه وجود داشت که تا امروز همچنان اعتبار خود را حفظ کرده است. شاخص ترین نماینده این طرز تفکر روزا لوگزامبورگ بود. شکی نیست که تجدیدارایش جنبش سوسیالیستی و کارگری در قرن بیست و یکم بدون ارزیابی از تجربیات سوسیالیسم در قرن بیستم و بویژه و در راس همه آنها انقلاب اکتبر و پاسخ به ضعف‌ها و علل شکست آن نمی‌تواند عملی شود. روزا لوگزامبورگ تجسم یک انقلابی سوسیالیست بود که عمیقاً به امر ابتکار و مشارکت توده‌ها در همه سطوح فعالیت علیه نظام

سرمایه‌داری، انقلاب سوسیالیستی و بنای سوسیالیسم اعتقاد داشت. او آزادی و دموکراسی را جزء لاینفک سوسیالیسم می‌دانست و همواره بر ضرورت و اهمیت آن تاکید می‌کرد. در این زمینه به ویژه نوشته‌های او در باره انقلاب اکتبر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این نوشته کوتاه سرخط‌های عمده نظرات لوگزامبورگ را مرور می‌کنیم. روزا لوگزامبورگ در کتاب "انقلاب روسیه" (۲) که در زندان نوشته به بررسی جوانب گوناگون انقلاب اکتبر می‌پردازد. او ضمن دفاع همه جانبه و پر حرارت از انقلاب اکتبر بر یکی از نقاط اصلی ضعف آن یعنی حفره‌های موجود در درک لنین و تروتسکی در مورد دولت کارگری و رابطه آن با دموکراسی و آزادی و نیز نقش توده‌های طبقه کارگر و زحمتکش در سوسیالیسم می‌پردازد.

فقدان آزادی‌های اساسی و پایه‌ای، بوروکراتیزه شدن دولت، ادغام حزب و دولت و ایجاد حزب- دولتی که فعال مایشاء در جامعه شد، منع فراکسیون‌ها در کنگره دهم در حزب که اکنون دیگر حزب حاکم بود و پیش از آن، ممنوعیت همه احزاب حتی احزاب سوسیالیست و چپ در روسیه، ایجاد ساختار سیاسی مبتنی بر دیکتاتوری تک حزبی و امحاء همه آزادی‌های پایه‌ای ... موجب شد که همه ارگان‌های حاکمیت توده‌ای نظیر شوراهای اتحادیه‌ها و ... به پیچ و مهره‌های حزب - دولت مبدل شوند که حاکمیت نخبگان حزبی را جایگزین حاکمیت توده‌های میلیونی ساخت.

روزا لوگزامبورگ از انقلاب روسیه به عنوان قدرتمندترین روی داد جنگ جهانی نام می‌برد که وقوع آن، رادیکالیسم بی‌نظیر آن، و نتایج ماندگارش شفاف‌ترین کتمان سیاست سوسیال- شونیستی سوسیال دموکراسی در جنگ جهانی اول بوده است. در فصل چهارم کتاب "انقلاب روسیه" تحت عنوان مجلس موسسان او به مسئله انحلال مجلس موسسان پرداخته و موضع بلشویکها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. بلشویکها در هر دو انقلاب خواهان فراخواندن مجلس موسسان به شیوه انقلابی بوده و آن را نقطه عزیمتی برای انقلاب سوسیالیستی تلقی می‌کردند. اما آنها اکنون نهاد مجلس موسسان را نهادهی متعلق به گذشته می‌دانند. روزا لوگزامبورگ می‌گوید این یک واقعیت است که روحیه توده‌ها، سطح مبارزه، مطالبات آنها تغییر و تحلیلی یافته به نقطه اوج جدیدی رسیده است که خود را در تغییر انقلابی نظام منعکس می‌سازد. اما درست به همین دلیل بلشویکها باید با انحلال مجلس موسسان قدیم، که در فاصله دو انقلاب شکل گرفته و منعکس کننده تعادل قوا در دوره قبل از انقلاب اکتبر بود، فراخوان انتخابات برای مجلس موسسان جدید را می‌دادند. آنها اعتمادی به سپردن سرنوشت انقلاب به مجلس موسسانی که منعکس کننده روسیه کرنسکی دیروز، دوره نوسان و ائتلاف با بورژوازی بود نداشته و نباید هم می‌داشتند. اگر چنین است دیگر هیچ درنگی برای فراخواندن مجلس موسسانی که از دل روسیه جدید سر برآورده و نگاه به جلو دارد، جایز نبود. لوگزامبورگ می‌گوید تریسکی برعکس از این تجربه نتیجه معکوسی اتخاذ کرده و ناکارآمد بودن هر نوع نمایندگی مردمی (نمایندگی انتخابی) را که زاده انتخابات عمومی توده‌ای در دوران انقلاب و به تبع آن "سازوکارهای دست و پا گیر نهادهای دموکراتیک" را مطرح می‌سازد. لوگزامبورگ می‌گوید در نظر تریسکی مفهومی جامد و کلیشه‌ای از نهادهای نمایندگی مبنای داورى قرار گرفته که با تجارب تاریخی دوره‌های انقلابی در تناقض است. بر مبنای نظریه تریسکی، مجامع انتخابی تنها روحیه، بلوغ سیاسی و روانشناسی انتخاب کنندگان را در هنگام رفتن آنها به پای صندوق رای، منعکس می‌کند و به این ترتیب یک نهاد دموکراتیک پژواک توده‌ها در پایان روند انتخاباتی است... از نظر روزا لوگزامبورگ به این ترتیب هر نوع رابطه زنده میان نمایندگان، پس از آن که آنها انتخاب شدند، و انتخاب کنندگان و هر نوع تاثیر متقابل دانی میان آنها نفی می‌گردد. تجارب تاریخی خلاف این را نشان داده‌اند. این تجارب نشان می‌دهند که روحیه توده‌های مانند ماده‌های سیال به طور مداوم به درون نهادهای انتخابی راه پیدا کرده، این نهادها را تحت نفوذ خود گرفته و به آنها جهت می‌دهد. اگر غیر از این باشد چگونه می‌توانیم تغییر ناگهانی به اصطلاح "نمایندگان مردم" را در پارلمان‌های بورژوازی توضیح بدهیم زمانی که آنها با الهام از جو ایجاد شده سخنان کاملاً غیرمنتظره‌ای به زبان می‌آورند و یا سوسیال‌دمکرات‌هایی از نوع شیدمان‌ها هنگامی که در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها سروصدا به پا می‌شود سخنان انقلابی از حلقومشان خارج می‌شود. دقیقاً این انقلاب است که با گرمای برانگیخته شده خود آن فضای ظریف، پرشور و حساسی را به وجود

می‌آورد که امواج احساسات و ضرب آهنگ زندگی مردم با شگفت‌انگیزترین شکل ممکن تاثیر خود را بر نهادهای نمایندگی بر جای می‌نهد. لوگزامبورگ در این جا می‌گوید که نمونه کلاسیک در این زمینه "پارلمان طولانی" انگلستان است که در سال ۱۶۴۲ انتخاب و تشکیل شده و هفت سال تداوم یافت و در طی حیات خود منعکس کننده تمامی تغییرات و دگرگونی‌های احساسات مردمی، بلوغ سیاسی، اختلافات طبقاتی، تحول انقلاب به اوج خود از اولین درگیریها میان پادشاه با سخنگوی پارلمان، الغاء مجلس لردها، اعدام چارلز و اعلام جمهوری بود. لوگزامبورگ سپس مورد فرانسه و خود روسیه را آورده و می‌گوید همه این‌ها نشان دهنده این حقیقت است که "سازوکارهای دست و پاگیر نهادهای دموکراتیک" از یک توانمندی تصحیح کننده عظیم که همانا جنبش توده‌های مردم و فشار بی‌پایان آنهاست برخوردار می‌باشد. هر چه این نهادها دموکراتیک تر باشند به همان اندازه ضربه‌آهنگ زندگی سیاسی توده‌های مردم به طور مستقیم تر و کامل تر تاثیر خود را بر جای می‌نهد... باید مطمئن بود که نهادهای دموکراتیک دارای محدودیت‌ها و نقائص خود هستند چیزی که بی‌شک در سایر نهادهای بشری نیز وجود دارد. اما نوشدارونی که تروتسکی و لنین پیشنهاد می‌کنند، یعنی از میان برداشتن دموکراسی به این شکل، بدتر از مرضی است که می‌خواهد به معالجه آن بپردازد؛ زیرا به این ترتیب سرچشمه زنده‌ای که موجب تصحیح نقائص درونی نهادهای اجتماعی می‌شود دچار انسداد می‌گردد.

فصل پنجم، حق رای عمومی! رزا لوگزامبورگ در این فصل به بررسی حق رای عمومی آن گونه که به وسیله حکومت شوروی تدوین شده است می‌پردازد. او می‌گوید روشن نیست که چه اهمیت عملی به حق رای عمومی داده شده است. او می‌گوید انتقاد لنین و تروتسکی از نهادهای دموکراتیک نشان می‌دهد که آنها نمایندگی مردمی بر اساس حق رای عمومی را رد کرده و می‌خواهند مینا را تنها بر شوراها قرار دهند. حال روشن نیست که چرا نظام حق رای عمومی طراحی شده است و همچنین برای ما روشن نیست که آیا این حق رای اصولاً به اجراء نهاده شده است یا نه زیرا تا کنون هیچ نوع انتخاباتی بر پایه نمایندگی مردمی انجام نشده است.

لوگزامبورگ می‌گوید حق رای عمومی مانند هر حق دیگر نباید بوسیله مفاهیم مجرد "عدالت" و یا جمله‌پردازی‌های بورژوا-دموکراتیک سنجیده شود بلکه باید آن را از منظر مناسبات اجتماعی و اقتصادی که برای آنها طراحی شده مورد مشاهده قرار داد. حق رای عمومی تدوین شده توسط حکومت شوروی برای دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم در نظر گرفته شده است ولی بر اساس تفسیر لنین و تروتسکی این حق تنها به کسانی اعطاء می‌شود که از طریق کار خود زندگی می‌کنند و شامل دیگران نمی‌شود.

لوگزامبورگ می‌گوید روشن است که این نوع حق رای عمومی تنها در جامعه‌ای معنا خواهد داشت که برای همه شهروندان متقاضی کار، کاری که قادر به تامین یک زندگی متمدنانه و مکیفی است، وجود داشته باشد. اما آیا اکنون در روسیه چنین موقعیتی وجود دارد؟ لوگزامبورگ با اشاره به جوانب گوناگون بحران‌های حاکم بر جامعه روسیه که زندگی اقتصادی و اجتماعی این کشور را زیر و رو کرده است می‌گوید پیشمارند مردمی که از موقعیت شغلی سابق خود کنده شده و قادر به یافتن کار نیستند. این مسئله محدود به سرمایه‌داران و لایه‌های وسیع طبقات میانی نیست بلکه طبقه کارگر، که میلیون‌ها نفر از آنها به خاطر وضعیت بحرانی موجود بیکار شده‌اند، را نیز در بر می‌گیرد. در چنین شرایطی حق رای که یک حق سیاسی است اگر تنها بر مبنای اجبار به کار باشد به شدت ناقص بوده و بخش وسیعی از شهروندان را از روند زندگی سیاسی خارج خواهد کرد.

فصل ششم، فصل مربوط به مسئله دیکتاتوری بی‌شک یکی از مهم ترین فصول کتاب لوگزامبورگ است. او در این جا با آوردن نقل قول‌هایی از لنین (کتاب دولت و انقلاب، انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم) و تروتسکی مطرح می‌کند که آنها بر آن هستند که کسب قدرت سیاسی دولت سوسیالیستی را به وجود می‌آورد. لنین می‌گوید که دولت بورژوائی ابزار ستم بر طبقه کارگر است؛ همانطور که دولت سوسیالیستی برعکس آن است. و یا تروتسکی معتقد است که از برکت مبارزه آشکار و مستقیم برای قدرت دولتی توده‌های زحمتکش در کوتاه ترین زمان تجربه سیاسی قابل توجهی انباشته و به سرعت از مرحله‌ای به مرحله دیگری از تکامل دست می‌یابند. از نظر لوگزامبورگ آن چه که در این میان فراموش می‌شود مسئله آموزش سیاسی و تربیت توده‌های وسیع مردم است. به دلالت روشن

سرمایه‌داری از این کار بی‌نیاز است ولی سوسیالیسم و دولت کارگری شدیداً به آن نیاز دارد. لوگزامبورگ در این جا به اهمیت حیاتی آزادی‌های سیاسی برای کسب آگاهی و تربیت سیاسی توده‌های مردم تاکید کرده و می‌گوید فواره تجربه سیاسی و سرچشمه تعالی در حال عروج توده‌های مردم از طریق سرکوب فضای سیاسی مسدود می‌شود. از نظر لوگزامبورگ بلشویکیها وظائف غول‌آسانی را با جسارت و اراده قاطع در برابر خود نهاده‌اند که نیاز به گسترده ترین تعلیم و تربیت توده‌ها و گردآوری تجربه دارد. در همین قسمت است که او فرمول‌بندی صریح و شفاف از رابطه سوسیالیسم، دولت کارگری و آزادی‌های سیاسی می‌دهد که همچون "سوسیالیسم یا بربریت" او، به کلمه قصار در فرهنگ سیاسی میدل شده است:

"آزادی تنها برای طرفداران حکومت، تنها برای اعضای یک حزب- حال تعداد اعضای این حزب هر چقدر هم زیاد باشد- بهیچ وجه آزادی نیست. آزادی همیشه تنها آزادی برای دیگرانندیشان است. نه بخاطر مفاهیم متعصبانه درباره "عدالت" بلکه بخاطر آن که خصلت آموزنده، سالم ساز و پالایش دهنده آزادی از همین خصوصیت آن ناشی می‌شود و زیرا هرگاه که آزادی به یک امتیاز ویژه تبدیل شود تاثیر خود را از دست می‌دهد."

لوگزامبورگ در ادامه می‌گوید تئوری لنین و تروتسکی درباره دولت کارگری بر این فرض ضمنی تهنهفته است که گویا برای دگرگونی سوسیالیستی فرمول‌های حاضر و آماده‌ای در جیب حزب انقلابی وجود دارد که تنها لازم است با پشتکار و انرژی تمام در عمل به اجراء نهاده شود. اما بدبختانه و یا خوشبختانه مسئله به این شکل نیست. سوسیالیسم از نقطه نظر اقتصادی، اجتماعی و حقوقی نظامی است که به طور کامل در پشت ابرهای آینده پنهان شده است. آن چه که ما به عنوان یک حزب در برنامه‌مان داریم چیزی نیست جز خطوط راهنمایی که جهت عمومی حرکت را نشان داده و بیشتر خصلت نفی دارد تا اثباتی. ما می‌دانیم که برای اقتصاد سوسیالیستی چه چیزهایی را باید از میان برداریم تا راه حرکت هموار شود. ولی هنگامی که هزاران مسئله مشخص و تدابیر عملی کوچک و بزرگی که برای به اجراء نهادن اصول سوسیالیسم در مناسبات اقتصادی، حقوقی و اجتماعی در پیش روی ما قرار می‌گیرد در هیچ کدام از برنامه‌های سیاسی احزاب و یا متون موجود کلیدی برای حل آنها وجود ندارد. این نقص سوسیالیسم نیست بلکه دقیقاً علمی بودن آن است که آن را از انواع و اقسام سوسیالیسم‌های تخیلی متفاوت می‌سازد.

ساختن سوسیالیسم نمی‌تواند توسط فرامین، پروژه‌ها و طرحهای دستگامی که بر فراز توده‌ها قرار دارد (حزب، دولت، حزب- دولت) ساخته شود. سوسیالیسم تنها می‌تواند در بستر جنبش کنشگران تاریخ، فوران خلاقیت‌ها و ابتکارات آنها و با گذر از تجربه روزمره و آزمون و خطاهای پیشمان جامعه نو را بنا کند.

روزا لوگزامبورگ می‌گوید بدین ترتیب نظام سوسیالیستی جامعه تنها می‌تواند و باید به مثابه محصول تاریخی تجربه مکتب خود باشد که در جریان به عمل درآوردن آن و به مثابه تکوین یک تاریخ زنده پا به عرصه ظهور می‌نهد. اگر چنین باشد پس روشن است که سوسیالیسم را نمی‌توان از طریق فرامین به اجراء نهاد. البته در ارتباط با برخی از اقداماتی که مثلاً "علیه مالکیت است می‌توان از این شیوه استفاده کرد. آن چه که خصلت نفی و زیر کشیدن دارد را می‌توان از طریق فرامین انجام داد اما آن چه که جنبه اثبات، ساختن و خلق کردن داشته باشد را نمی‌توان به وسیله صدور احکام به وجود آورد. تنها در پرتو تجربه و از میان آزمون و خطاهای بسیار می‌توان مسیر حرکت را هموار و بر تاریکی‌ها و ابهامات نور و روشنائی انداخت. حیات سیاسی کشورهایی که در آنها آزادی محدود است، فلک زده، رقت‌بار، درخودبسته و بی‌ثمر است و این همه به خاطر آن است که با حذف دموکراسی، منابع حیاتی غنای معنوی و پیشرفت فرومی‌میرد. برای نمونه در سال 1905 و نیز فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ توده‌های مردم به طور فعال در صحنه سیاسی حضور و شرکت داشتند. همه مردم باید به همین شکل در عرصه اجتماعی و قلمرو اقتصادی نیز شرکت کنند. در غیر این صورت سوسیالیسم توسط چند دوجین روشنفکر از پشت میزهای رسمی دیکته خواهد شد.

نظارت عمومی نیز ضرورتی اجتناب ناپذیر است. در غیر این صورت تبادل تجارب تنها میان حلقه تنگ مقامات رژیم جدید محدود خواهد ماند. فساد اجتناب ناپذیر می‌گردد (کلمات خود لنین). سوسیالیسم در زندگی

مستلزم دگرگونی کامل معنوی توده‌هایی است که در نتیجه قرن‌ها سلطه بورژوازی به قهقرا کشیده شده اند. سوسیالیسم بجای فردپرستی نیاز به خلق و خوی جمعی، ابتکارات توده‌ای، بجای رکود و بی‌عملی، آرمان‌گرایی که موجب میشود مصائب گوناگون تحمل شود و بسیاری خصائل دیگر دارد ... این‌ها را هیچ کس به خوبی ندانسته، به ناذری او تشریح نکرده و با سماجت او تکرار نکرده است. اما او کاملاً در وسانلی که به کار می‌گیرد در اشتباه است. فرامین، قدرت دیکتاتورمابانه سرپرست کارخانه، تنبیهات دهشتناک، حاکم ساختن وحشت ... همه این‌ها چیزی جز مسکن نیست. تنها راه تولد دوباره مکتب حیات سیاسی، وسیع‌ترین و بی‌فیدو شرط‌ترین حد دموکراسی و افکار عمومی است. حاکمیت ترس و وحشت تنها موجب وارفتگی روانی می‌شود. و اگر چنین شود دیگر چه باقی می‌ماند؟ به جای ایجاد نهادهای نمایندگی به وسیله انتخابات عمومی و مردمی، لنین و تروتسکی شوراها را به مثابه تنها نمایندگی واقعی حیات سیاسی نهاده‌اند اما حیات سیاسی در خود شوراها هم هر چه بیشتر به هم ریخته است. بدون انتخابات عمومی، بدون آزادی نامحدود مطبوعات و اجتماعات، بدون مبارزه آزادانه میان عقاید گوناگون، زندگی در هر نهاد عمومی فرو می‌میرد، وان چه که باقی می‌ماند؛ تنها چیزی شبیه زندگی است، که در آن تنها عنصر فعال، بوروکراسی است. حیات اجتماعی به تدریج به خواب می‌رود و تنها چند دوجین رهبرانی که دارای انرژی بی پایان و تجارب بی‌حدوحصر هستند به رهبری ادامه می‌دهند. از میان آنها نیز به نوبه خود در واقعیت امر، تنها یک دوجین کله‌های برجسته تصدی رهبری را به عهده می‌گیرند و نیز یک بخش نخیه از طبقه کارگر که هراز گاهی به تجمعات دعوت شده و برای سخنان رهبران کف می‌زنند و به اتفاق آراء قطعنامه‌های پیشنهادی را تصویب می‌کنند. اما در پس پرده تنها یک دارودسته کوچک است که همه چیز را کارگردانی می‌کند، یک دیکتاتوری، که نه دیکتاتوری پرولتاریا بلکه دیکتاتوری معدودی سیاستمداران است، دیکتاتوری به معنای بورژوازی به معنای حاکمیت ژاکوبینی (به تعویق انداختن کنگره شوراها از سه ماه به شش ماه). بله ما می‌توانیم پیش‌تر برویم: چنین شرایطی به طور اجتناب ناپذیر موجب خشونت‌بار شدن حیات سیاسی جامعه می‌شود. ... سوق‌دها، به گلوله بستن گروگان‌ها و ... (مراجعه شود به سخنرانی لنین درباره انضباط و فساد)!

فصل هشتم نیز که عنوان دموکراسی و دیکتاتوری را بر خود دارد یکی از فصول بسیار اساسی این کتاب است. روزا لوگزامبورگ می‌گوید اشتباه اساسی لنین- تروتسکی درست مانند کائوتسکی در این است که آنها دیکتاتوری را در مقابل دموکراسی قرار می‌دهند. "دیکتاتوری یا دموکراسی" این آن شکلی از طرح مسئله است که توسط بلشویکها و کائوتسکی مطرح می‌شود. کائوتسکی طبیعتاً خود را طرفدار دموکراسی قلمداد می‌کند، که از نظر او به معنای دموکراسی بورژوازی و دقیقاً مخالفت با بدین انقلاب سوسیالیستی است.

لنین و تروتسکی، از سواد دیگر، خود را طرفدار "دیکتاتوری" در نقطه مقابل دموکراسی قلمداد می‌کنند که در حقیقت همان دیکتاتوری تعداد معدودی از اشخاص و بنابراین دیکتاتوری‌نی با الگوی بورژوازی است. این‌ها دو قطب مقابل هستند که هر دو به یک اندازه از سیاست سوسیالیستی اصل فاصله دارند.

پرولتاریایی که قدرت را به دست می‌گیرد هیچ‌گاه از پند و اندرز کائوتسکی مبنی بر نابالغ بودن کشور و بنابراین انکار انقلاب سوسیالیستی و خود را وقف دموکراسی کردن پیروی نخواهد کرد. پیروی از پند و اندرز کائوتسکی به معنای خیانت به طبقه خود، انقلاب و انترناسیونالیسم خواهد بود.

پرولتاریایی که قدرت را به دست می‌گیرد باید با تمام قدرت، به طور تسلیم‌ناپذیر و بلادرنگ تدابیر سوسیالیستی، یا به بیان دیگر، دیکتاتوری را به اجراء بگذارد ولی این دیکتاتوری یک طبقه است و نه دیکتاتوری یک حزب و یا یک دارودسته. دیکتاتوری طبقه که معنای آن وسیع‌ترین و نامحدودترین شکل دموکراسی برشالوده شرکت فعال و نامحدود توده‌های مردم است.

تروتسکی می‌گوید "به عنوان مارکسیست ما هیچ‌گاه از پرستندگان بت دموکراسی صوری نیستیم. این درست است ولی باید گفت که ما هیچ‌گاه پرستش کنندگان بت های دیگری از جمله سوسیالیسم و مارکسیسم نیستیم. ... معنای این که ما پرستش کنندگان بت دموکراسی بورژوازی هستیم این است که: ما همواره نشان داده ایم که چگونه هسته سخت نابرابری اجتماعی و فقدان آزادی در پوسته شیرین برابری و آزادی صوری پنهان شده است. اما این به خاطر آن نبوده است که این آخری

را نفی کنیم بلکه طبقه کارگر را دعوت کرده ایم که خود را به این پوسته قانع نکرده بلکه با تسخیر قدرت دولتی دموکراسی سوسیالیستی را جایگزین دموکراسی بورژوازی نماید و نه آن که دموکراسی را از میان بردارد.

ولی دموکراسی سوسیالیستی چیزی نیست که تنها در یک سرزمین موعود پس از ایجاد شالوده‌های اقتصاد سوسیالیستی به وجود آید؛ همچنین دموکراسی سوسیالیستی هدیه کریسمس نیست که به اشخاص وفاداری اعطاء شود که به دیکتاتورهای سوسیالیست وفادار مانده اند. دموکراسی سوسیالیستی همزمان با نابودی تسلط طبقاتی و بنای سوسیالیسم شروع می‌شود. این در همان لحظه کسب قدرت توسط حزب سوسیالیستی شروع شده و معادل دیکتاتوری پرولتاریاست.

بله! دیکتاتوری! ولی شیوه این دیکتاتوری کاربست دموکراسی است و نه از میان برداشتن آن ... این دیکتاتوری باید کار طبقه باشد و نه کار یک اقلیت محدود به نام طبقه. به این معنا که باید:

قدم به قدم از طریق شرکت فعال توده‌ها به پیش برود؛

باید زیر نفوذ مستقیم آنها باشد، تحت کنترل کامل فعالیت عمومی جامعه قرار داشته باشد؛

باید از بطن آموزش سیاسی دائم التزاید توده‌های مردم ظهور کند. بدون تردید بلشویکها در همین مسیر پیش می‌رفتند اگر تحت فشار اجبارهای دهشتناک جنگ جهانی، اشغال کشورشان توسط آلمان و تمامی مصائب بیشمار ناشی آن قرار نداشتند؛ عواملی که به طور اجتناب ناپذیری موجب مخدوش کردن سیاست سوسیالیستی می‌شود حال انگیزه آن هر قدر نیات حسنه و اصول عالی باشد....

هر آن چه که در روسیه اتفاق می‌افتد قابل درک بوده و نشان از زنجیره علت و معلول‌هایی دارد که نقطه آغاز آنها عبارتست از: شکست پرولتاریای آلمان و اشغال روسیه توسط امپریالیسم آلمان. این انتظار غیرانسانی است که ما از لنین و رفقایاش انتظار داشته باشیم که تحت چنین شرایط دهشتناکی متعالی ترین شکل دموکراسی، نمونه‌ترین شکل دیکتاتوری پرولتاریا و یک اقتصاد پرشکوفای سوسیالیستی به وجود آورند. آنها با موضع مصمم انقلابی، با قدرت عمل الگووار و با وفاداری استوارشان به انترناسیونالیسم پرولتری به آن چیزی دست یافته اند که امکان دست یابی‌اش در آن شرایط سخت اهریمنی موجود بود.

اما خطر از این جا شروع می‌شود که که آنها از این ضرورت‌ها فضیلت درست کرده و می‌خواهند از تاکتیک‌هایی که در یک شرایط فاجعه بار به آنها تحمیل شده است یک نظام کامل تئوریک به وجود آورده و آن را به پرولتاریای انترناسیونالیست به عنوان الگوی تاکتیک‌های سوسیالیستی توصیه کنند. اگر آنها در همین مسیر پیش روند خدمات اصیل و غیرقابل تردید تاریخی خود را در زیر سایه اقدامات نادرستی که ضرورت به آنها تحمیل کرده است قرار داده و به این ترتیب علیرغم همه آن مبارزات و رنج‌ها، خدماتی را که به سوسیالیسم جهانی انجام داده اند را از ارزش و اعتبار می‌اندازند. زیرا آنها تلاش دارند که همه آن خدشه‌هایی را که در روسیه به خاطر ضرورت و اجبار به وجود آمده - و در تحلیل نهانی- حاصل ورشکستگی سوسیالیسم جهانی در جنگ جهانی حاضر است به مثابه مکاشفات جدید مطرح سازند.

بگذار سوسیالیست‌های دولت آلمان فریاد بر آورند که بلشوسم در روسیه بیان مخدوش شده دیکتاتوری پرولتاریاست. اگر هم چنین باشد این تنها به خاطر آن است که این مخدوش‌شدگی وضعیت پرولتاریای آلمان و انعکاس مخدوش مبارزه طبقاتی است. همه ما تابع قوانین تاریخ هستیم و می‌دانیم که نظم سوسیالیستی جامعه تنها در سطح جهانی امکان‌پذیر است. بلشویکها نشان داده اند که آنها قادر به انجام همه آن چیزهایی هستند که یک حزب انقلابی اصل در محدوده امکانات تاریخی می‌تواند به انجام برساند. کسی از آن‌ها انتظار معجزه ندارد. در کشوری که در انزوا قرار دارد، قوایش توسط جنگ جهانی به تحلیل رفته، مورد تجاوز امپریالیستی قرار گرفته و پرولتاریای بین‌المللی به آن خیانت کرده نمیتواند یک انقلاب پرولتاریایی نمونه و بی‌عیب و نقص به وقوع بپیوندد.

باید میان ضروری و غیرضروری، میان هسته مرکزی و افراط و تفریط‌های اتفاقی سیاست بلشویکها تفاوت نهاد. در این دوره، هنگامی که ما مواجه با مبارزه نهانی در سراسر جهان هستیم، مهم‌ترین و تعیین کننده ترین مسئله سوسیالیسم این است. مسئله اکنون مسئله ثانوی تاکتیک‌ها نیست بلکه ظرفیت پرولتاریا برای اقدام و اراده‌اش برای توانمند کردن سوسیالیسم است. در این عرصه لنین و تروتسکی و دوستانشان اولین کسانی بودند که به مثابه یک الگو برای پرولتاریای

جهانی یا پیش نهادند، آنها هنوز تنها کسانی هستند که می توانند فریاد بزنند " من جرئت کردم!"

این یک سیاست اساسی و پایدار بولشویکی است. در این معنا، خدمت فراموش نشدنی تاریخی حرکت در راس پرولتاریای جهانی برای تسخیر قدرت سیاسی و طرح عملی مسئله ساختن سوسیالیسم و امر چالش میان کار و سرمایه در سراسر جهان را به مرحله قدرتمند جدیدی ارتقاء دادن به آن ها تعلق دارد. در روسیه، مسئله تنها می‌تواند مطرح شود اما نمی‌تواند حل شود. به این معنا، آینده همه جا به بلشویسم تعلق دارد!

هیچ کدام از متفکرین جنبش سوسیالیستی و کارگری عاری از خطاهای نظری و عملی نبوده‌اند. از مارکس و انگلس تا لنین و گرامشی و دهها و دهها متفکر دیگر ... شکی نیست که روزا لوگزامبورگ نیز استثنائی بر این قاعده نیست. اکنون پس از گذشت قریب به یک قرن از مباحثاتی که میان روزا لوگزامبورگ و لنین بر سر مسئله ملی سپری شده است، روشن است که موضع لوگزامبورگ در این مورد اشتباه بوده و حق با لنین بوده است... اما حقانیت نظریات این عقاب تیز بین انقلاب کارگری در مورد رابطه سوسیالیسم و آزادی، رابطه دولت کارگری و دمکراسی، ضرورت حیاتی رابطه فعال توده ها در بنای جامعه سوسیالیستی سخن کوتاه، محورترین مسئله‌ای که سرنوشت انقلاب اکتبر و انقلابات کارگری قرن بیستم را رقم زد، تردید ناپذیر است.

اگر بسیاری از دست‌آورد های فکری او در مبارزه با رفرمیسم، تحلیل امپریالیسم و ... در گذر زمان به تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی تعلق دارد اما میراث فکری او در باره درک مفهوم سوسیالیسم و بویژه مسئله حیاتی رابطه آزادی و دمکراسی با سوسیالیسم، خصلت زنده و روزآمد خود را همچنان حفظ کرده است.

روزا لوگزامبورگ محبوس در زندان در ۱۹۱۸ با ژرف بینی تنوریک شگفت‌انگیزی تاریخ هفتاد سال آینده دولت‌های زاده انقلابات کارگری قرن بیستم را پیش بینی می‌کند و به دهه آخر قرن بیستم نقب می‌زند.

شکی نیست که همه کمبودها و نقائص الگوی سوسیالیسم موجود تنها به فقدان آزادیهای اساسی محدود نمی‌شود. در شمار ضعیف‌های اساسی دیگر انقلاب اکتبر شکل دادن به اقتصادی بوروکراتیک بر پایه صنعتی کردن شتابان بود که در دوره بازسازی پس از جنگ و ایجاد اقتصاد سوسیالیستی پویا که بتواند به نیازهای شهروندان پاسخ دهد، عدم کارایی خود را به طور کامل نشان داد. علاوه بر آن نقش مخرب وارد شدن در رقابت تسلیحاتی در دوران جنگ سرد را بر روی اقتصاد و تشدید بحران مدل "اقتصاد فرماندهی" را نیز نباید نادیده گرفت و... اما همانطور که در ابتدای این نوشته مطرح شد فقدان آزادی‌های اساسی و پایه‌ای، بوروکراتیزه شدن دولت، ادغام حزب و دولت و ایجاد حزب-دولتی که فعال مایشاء در جامعه شد، منع فراکسیون ها در کنگره دهم در حزب که اکنون دیگر حزب حاکم بود و پیش از آن، ممنوعیت همه احزاب حتی احزاب سوسیالیست و چپ در روسیه، ایجاد ساختار سیاسی مبتنی بر دیکتاتوری تک حزبی و امحاء همه آزادی‌های پایه ای... موجب شد که همه ارگان‌های حاکمیت توده‌ای نظیر شوراهای اتحادیه ها و ... به پیچ و مهره های حزب - دولت مبدل شوند که حاکمیت نخبگان حزبی را جایگزین حاکمیت توده‌های میلیونی ساخت. در دوره تصفیه‌های استالینی این حزب-دولت به یک حکومت وحشت و ترور تمام وکمال مبدل شد که همه قلمروهای سیاست، اقتصاد، فرهنگ و جامعه را در کنترل کامل خود قرار گرفته و ردپای هر مخالفتی را با خشونت و بیرحمی از میان بر می‌داشت. لازم به اشاره است که در میان اقتصاد دانان شوروی سابق در دهه بیست، سی و چهل قرن بیستم انتقادات جامع و طرح‌های آلترناتیو در برابر نظام اقتصادی بوروکراتیک حاکم برای خروج از فلج‌گستگی اقتصادی وجود داشت اما به خاطر فقدان آزادی‌های سیاسی نه فقط نظرات آلترناتیو امکان طرح نیافتند بلکه سرکوب و مدفون شدند. (۳) اگر چنین آزادی‌هایی در جامعه شوروی وجود می‌داشت با توجه به توانایی‌های عظیم فکری و نیز خلاقیت و ابتکارات توده ای این نوع خطاها می‌توانست تصحیح شود و ظرفیت سوسیالیسم شکوفا شود.

انتقاد روزا لوگزامبورگ از ضعف‌های انقلاب اکتبر انتقادی چندوجهی و جامع بوده و منظومه‌ای را تشکیل می‌دهد که جوهر آن محوری‌ترین بعد خودرهنانی سوسیالیستی را بازتاب می‌دهد. سوسیالیسم و دولت کارگری از آزادیهای فراگیر جامع و همه جانبه جدائی ناپذیر است و این آزادیها پیش زمینه مشارکت مستقیم و فعال سازندگان تاریخ را در بنای جامعه نو به توسط خودشان و در خدمت خودشان فراهم می‌آورد.

ساختن سوسیالیسم نمی‌تواند توسط فرامین، پروژه ها و طرح‌های دستگاهی که بر فراز توده‌ها قرار دارد (حزب، دولت، حزب-دولت) ساخته شود. سوسیالیسم تنها می‌تواند در بستر جنبش کنشگران تاریخ، فوران خلاقیت‌ها و ابتکارات آنها و با گذر از تجربه روزمره و آزمون و خطاهای بیشمار جامعه نو را بنا کند. و درست به همین خاطر است که گسترده ترین اشکال آزادی شرط حیاتی و غیرقابل عدول برای ساختن جامعه نوین است. روزا لوگزامبورگ نقائص الگویی را که بلشویک ها در حال بنیان گذاری آن بودند با شفاف ترین و نافذترین شکل ممکن تشریح کرده است؛ انتقاداتی که امروز نیز مانند نود سال پیش معتبر و بویژه در پرتو نه دهه ای که اکنون از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سپری شده است صحت آنها تردیدناپذیر است. مفهومی که لوگزامبورگ از دولت کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا مطرح می‌کند در انطباق کامل با مفهومی است که مارکس از دولت کارگری مطرح کرده است. روزا لوگزامبورگ البته تنها مارکسیستی نبود که ضعف‌های انقلاب اکتبر را بازشناخت. آنتونیو گرامشی، نیکوس پولاسناس، ارنست مندل، هال دربیر، پل سونیزی، مونتئی جانسون و بسیاری دیگر از مارکسیست‌های معاصر حتی قبل از فروپاشی سوسیالیسم در شوروی کارهای بسیار با ارزشی در نقد تجربه شوروی انجام داده و نشان داده اند که از نظر مارکس و انگلس دیکتاتوری پرولتاریا به معنای حاکمیت اکثریت بوده است نه آن نوع حکومتی که در آن یک حزب در قدرت و بقیه در زندان هستند.

سوسیالیسم قرن بیست ویکم زمانی می‌تواند به یک بدیل جدی در پیکارهای آینده مبدل شود که جدائی ناپذیری سوسیالیسم از آزادیهای بی حصر و استثناء سیاسی را که شرط مقدماتی برای شرکت فعال کارگران و زحمتکشان در بنای دولت کارگری است به پرچم خود مبدل سازد. این به معنای سوسیال دمکراتیزه کردن (۵) سوسیالیسم رزمنده نیست بلکه درست بر عکس به معنای بازگشت به مفهوم مارکسی از سوسیالیسم و دولت کارگری است که هم پیروزی و هم شکست انقلاب اکتبر صحت و روزآمد بودن آن را اثبات می‌کند!

زیر نویس ها

۱- روزا لوگزامبورگ سخنرانی خودش را در اولین کنگره حزب کمونیست آلمان با این سخنان آغاز کرد. روزا لوگزامبورگ در سال ۱۸۷۱ در لهستان در یک خانواده یهودی چشم به جهان گشود. در اوان جوانی به مثابه یک انقلابی شورشگر به فعالیت پرداخت و در هجده سالگی ناچار شد به خاطر گریز از دستگیری و زندان به سوئیس برود. در شهر زوریخ سوئیس به فعالیت خود ادامه داد و همزمان با آن در رشته اقتصاد سیاسی و حقوق به تحصیل پرداخت و در سال ۱۸۹۸ دکتری خود را در این رشته‌ها اخذ کرد. روزا لوگزامبورگ در طی این مدت با بسیاری از فعالین جنبش سوسیالیستی از جمله با فعالین و رهبران سوسیال دمکراسی روسیه نظیر پلخانف و آکسلرود ارتباط داشت. در همین دوره بود که او در ارتباط با مسئله حق تعیین سرنوشت لهستان با سوسیال‌دمکرات‌های روس اختلاف پیدا کرد. او معتقد بود که حق تعیین سرنوشت جنبش بین‌المللی سوسیالیستی را تضعیف خواهد کرد. روزا یکی از پایه گذاران حزب سوسیال دمکرات لهستان بود.

روزا در سال ۱۸۹۸ به آلمان رفته و به عضویت حزب سوسیال دمکرات آلمان در آمد. در همان اوانل پیوستنش به حزب سوسیال دمکرات آلمان فعالیت قلمی او در دفاع از مارکسیسم انقلابی درخشش خود را نشان داد. او در همین دوره به نقد نظرات تجدیدنظرطلبانه برنشتاین پرداخته و در سال ۱۹۹۰ " رفرم و انقلاب" را به رشته تحریر درآورد و سپس همراه کانوتسکی به مقابله با گرایشات رفرمیستی روبه رشد در حزب سوسیال دمکرات آلمان پرداخت (کتاب سوسیال دمکراسی و پارلماناریسم سال ۱۹۰۴). با شروع انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه روزا لوگزامبورگ توجه ویژه‌ای به تحولات جنبش سوسیالیستی در روسیه مبدول کرده و در مجموع از بلشویکها طرفداری کرد. در تمامی طول سال ۱۹۰۶ او اعتصاب عمومی را به عنوان موثرترین شیوه مبارزه ترویج می‌کرد (در تشریح اهمیت اعتصاب عمومی رساله‌ای به همین نام به رشته تحریر در آورد). مواضع انقلابی و سازش‌ناپذیر او در دفاع از انقلاب و سوسیالیسم به مزاج رهبران سوسیال دمکراسی آلمان مانند آگوست بیل و کانوتسکی که به تدریج به مسیر رفرمیسم افتاده بودند خوش نمی‌آمد.

قبل از جنگ جهانی اول او کتاب " انباشت سرمایه" را نوشت (سال ۱۹۱۳) که در آن به بررسی تکوین سرمایه‌داری به مرحله امپریالیستی پرداخت. با شروع جنگ جهانی اول روزا لوگزامبورگ با قاطعیت و

که هستیم؟

* سازمان ما در جریان انقلاب 1357 ایران شکل گرفت و با نام " راه کارگر " در چهارم تیر ماه 1358 رسماً اعلام موجودیت کرد و در سال 1361 نام " سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) " را برای خود برگزید.

* سازمان ما از همان ابتدا، بر تناقض انقلاب ایران که یک رژیم ضد انقلابی را از درون خود بیرون داده بود، انگشت گذاشت؛ انقلاب ایران را شکست خورده ارزیابی کرد و به افشای ماهیت ارتجاعی، ضد دموکراتیک و سرمایه دارانه رژیم جدید پرداخت. در طول سالیان سال که رژیم جمهوری اسلامی مشروعیتش را از انقلاب توده ای میگرفت و مورد حمایت اکثریت مردم و احزاب و جریانات سیاسی کشور و اغلب کمونیست ها، دموکرات ها و ترقیخواهان جهان بود، سازمان ما به شنای خلاف جریان پرداخت و تلاش بر ای آگاهی در بین کارگران و زحمتکشان و نقد بی امان تنوی هانی را که برای توجیه حمایت از رژیم جمهوری اسلامی - چه از راست و چه از طرف وابستگان به شوروی اختراع میشد- در صدر وظائف خود قرار داد.

** انبوهی از زنان و مردان فعال در سازمان ما بخاطر افشای رژیم جمهوری اسلامی و در جریان سازماندهی کارگران و زحمتکشان برای مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم، زندانی، شکنجه و اعدام شده اند. که 9 تن از اعضای کمیته مرکزی سازمان، جزو آنها بوده اند.

برای چه مبارزه میکنیم!

** سرمایه داری مسبب اصلی مصیبت های اجتماعی و بدبختی های مردم جهان از جمله ایران است.

** اساسی ترین شرط موجودیت و حاکمیت طبقه سرمایه دار، انباشته شدن ثروت در تملک سرمایه و افزایش آن است. شرط افزایش سرمایه، استثمار نیروی کار؛ و تنها هدف سرمایه، سود است. در جامعه سرمایه داری اکثریت جمعیت تا زمانی میتوانند زندگی کنند که کاری پیدا کنند و فقط زمانی که کاری پیدا میکنند که کارشان بر سرمایه بیفزاید. بر این اساس، سرمایه داری انسان را به بردگی در می آورد و بشریت را در مقابل سود به گروگان میگیرد.

** تنها راه رهائی انسان از بردگی سرمایه، سوسیالیسم است. سوسیالیسم عبارت است از حاکم شدن واقعی جمعیت بر جامعه، بر زندگی و سرنوشت خود؛ انتقال مالکیت خصوصی وسایل تولید و مبادله به مالکیت اجتماعی؛ برنامه ریزی عقلانی تولید و مصرف؛ و تبدیل جامعه سرمایه داری - با طبقات و دشمنی های طبقاتی اش - به جامعه ای که در آن؛ **تکامل آزادانه هر فرد، شرط تکامل آزادانه همگان باشد.** دستیابی طبقه کارگر به حاکمیت سیاسی، نخستین شرط برقراری سوسیالیسم است.

** سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمانی کمونیستی است که برای برانداختن سرمایه داری و پیروزی سوسیالیسم مبارزه میکند. سوسیالیسمی که ما برای آن مبارزه میکنیم، تنها میتواند در چهارچوب جامعه ای مستقر شود که در آن اداره و کنترل مشترک، برابر و دموکراتیک زنان و مردان از همه ملیت های ایران بر سیاست و اقتصاد کشور مسلط بوده و در عین تلاش برای شکوفایی اقتصاد، حفظ محیط زیست را مد نظر دارد.

برگرفته از برنامه سازمان راه کارگر

حرارت به مخالفت با گرایشات شونیستی سوسیال دموکراسی آلمان که از سیاستهای جهانگشایانه دولت آلمان حمایت می کردند، برخاست. در این دوره همراه با کارل لیبکنخت حزب سوسیال دموکرات آلمان را ترک کرد و گروه انترناسیونال که بعداً به "اتحادیه اسپارتاکیست ها" تغییر نام داد را به وجود آورد. اسپارتاکیست ها ماهیت ارتجاعی جنگ امپریالیستی را تبلیغ کرده و خواهان آن بودند که سربازان آلمانی تفنگها را به سوی حکومت خودی برگردانند. روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنخت بخاطر فعالیت های انقلابی اشان دستگیر و زندانی شدند. روزا لوگزامبورگ در زندان "جزوه یونیوس" را نوشت که به چهارچوب تنوریک " اتحادیه اسپارتاکیست " مبدل شد. در همین دوره او در زندان کتاب معروف اش را به نام "انقلاب روسیه" نوشت که در آن ضمن طرفداری قاطع از انقلاب سوسیالیستی از نگرش بلشویکها به ویژه لنین و تروتسکی در ارتباط با رابطه سوسیالیسم و آزادی انتقاد کرد. لوگزامبورگ هشدار داد که ادامه این خطا در نهایت به مسخ انقلاب سوسیالیستی در روسیه منجر خواهد شد ، که در این نوشته خطوط عمومی آن بخش از کتاب که به رابطه آزادی و دموکراسی با دولت کارگری مربوط می شود به خواننده معرفی می شود.

در نوامبر ۱۹۱۸ حکومت آلمان ناچار شد روزا لوگزامبورگ را از زندان آزاد کند. او پس از آزادی از زندان بلافاصله فعالیت های خود را در راستای سازماندهی انقلاب کارگری در آلمان شروع کرد. یک ماه بعد در حالی که جوش انقلاب کارگری در آلمان به اوج خود رسیده بود همراه با کارل لیبکنخت حزب کمونیست آلمان را پایه گذاری کرد. در پانزده ژانویه ۱۹۱۹ روزا لوگزامبورگ، کارل لیبکنخت همراه ویلهلم پی یک رهبران اصلی حزب کمونیست دستگیر و به هتل " آدلون " در برلین برای بازجویی برده شدند. طی یک توطئه برنامه ریزی شده روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنخت را از هتل بیرون آوردند و با ضربات قنداق تفنگ بیهوش کردند. آنها را داخل یک جیب نظامی از محل هتل دور کرده، با شلیک گلوله در مغزشان هردو را به قتل رسانده و اجسادشان را در رودخانه انداختند. ویلهلم پی یک مسول نشریه حزب کمونیست توانست فرار کند و از مرگ رهائی یابد. نابودی رهبران اصلی جنبش سوسیالیستی انقلابی در آلمان راه را برای به قدرت رسیدن بعدی فاشیسم هموار کرد.

۲- انقلاب روسیه نوشته روزا لوگزامبورگ ، متن انگلیسی
۳- در این مورد مراجعه شود به شرح جامعی که آیل آفبگیان از سرکوب اقتصاددانان برجسته شوروی
در دوران استالین در فصل " نابود شدن علوم اقتصادی در دوره استالین " ارائه می دهد.

Soulever les montagnes : Pour une révolution de l'économie soviétique

انتشارات "رابرت لافونت" صفحات ۱۴۵ تا ۱۵۲. به زبان فرانسه. از جمله اقتصاددانان برجسته که در دوره تصفیه های استالینی از بین رفتند می توان به بوخارین، پروبرازنفسکی، چایانوف و کندراتیو... و بسیاری دیگر اشاره کرد که در فصل مورد اشاره به آنها پرداخته شده است.

۴- بی شک اثر با ارزش هال دریپر " تنوری انقلاب کارل مارکس " مستندترین کار تحقیقی در این عرصه است . این کتاب در چهار جلد نوشته شده است. جلد سوم آن تحت عنوان " دیکتاتوری پرولتاریا " به صورت جامع به بررسی مفهوم دولت کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا در مارکس می پردازد. جلد اول این کتاب توسط زنده یاد حسن شمس آوری به فارسی برگردانده شده است.

۵- همانطور که در بالا اشاره کردیم روزا لوگزامبورگ علاوه بر طرح ضعف های بلشویکها در شکل دادن به دولت کارگری بر ورشکستگی سوسیال دموکراسی در اصلاح سرمایه داری نیز انگشت تاکید می نهد. آن چه که سوسیال دموکراسی در دوره رونق پس از جنگ جهانی دوم و آن هم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری انجام داد عبارت بود از خدمات دولت رفاه، اشتغال کامل و برخی ملی کردن ها. اما با شروع سیکل بلند بحران از دهه هفتاد قرن بیستم عملاً همه این رفورها رها شده و سوسیال دموکراسی در بسیاری از موارد در راس معکوس کردن این رفورها و جایگزین کردن اصلاحات نولیبرالی به جای آنها - و حتی محدود کردن هر چه بیشتر دامنه دموکراسی لیبرالی - قرار گرفته و در عرصه های اساسی سیاست سوسیال دموکراتها تفاوتی با جناح های سنتی بورژوازی ندارد.

دستگیری فعالان کارگری نیشکر هفت تپه شوش را قویا محکوم می کنیم .

بر پایه گزارشات دریافتی رادیو برابری ، دستگیری ها در نیشکر هفت تپه ادامه دارد . رژیم برای مرعوب ساختن و جلوگیری از پیشروی کارگران در طلب مطالبات اعلام داشته آنان ، ایجاد رعب و وحشت و نوعی شکاف در صفوف کارگران به دستگیری ها رو آورده است . درابتداء با ربودن فریدون نیکو فرد، تهاجم را آغاز کردند. بعد سراغ قربان علیپور رفتند . دیگر بار محمد حیدری یکی دیگر از کارگران نیشکر هفت تپه در خود کارخانه دستگیر می شود.

در مقابل کارگران نیز در اعتراض به بلزداشت تا آزادی یاران خود ، اعلام آمادگی برای اعتصاب کردند . نکته گفتنی در ادامه این مبارزات این است که ، کارگران نیشکر هفت تپه ، می بایست استمرار مبارزه خود را سر پلی برای رهایی و آزادی دیگر کارگران زندانی نیز قرار دهند تا موثرترین شکل مقابله با دستگیری ، ترور و آدم ربایی ها باشد . چندی پیش همزمان با ربودن فریدون نیکو فرد، مجید حمیدی از فعالین کارگری و اعضای " کمیته دفاع از محمود صالحی" و عضو " کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای کارگری" در تاریخ دروز یکشنبه مورخ ۲۲ اکتبر (۲۹ مهر) ، توسط سه تن از موتورسواران نقابدار، به گلوله بسته می شود. محمود صالحی نیز تنها با نصف کلیه، بیشتر از ۶ ماه است که علیرغم توصیه پزشکان هنوز در زندان مرکزی سنندج به سر میبرد . شعبه ۳۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، حکم ۵ سال حبس تعزیری قطعی برای "منصور اسانلو" رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه و همچنین شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب، "ابراهیم مددی" نایب رئیس هیئت مدیره سندیکا را بعد از گذشت دو ماه زندان به ۲ سال حبس تعزیری محکوم کرده و این احکام تائید شده است . همچنین سید داود رضوی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه برای چندمین بار دستگیر و روانه زندان اوین شده و بعد از گذشت یکماه با قرار وثیقه ۵۰ میلیون تومانی از زندان آزاد شدند، دیگر بار به بازپرسی ویژه امنیت داسرای انقلاب فرا خوانده شد.

بدون تردید پیشروی و الزام مبارزه کارگران نیشکر هفت تپه ، با استمرار سازماندهی اعتصابات و مقاومت کارگران این واحد عظیم و شکل گیری سندیکای مستقل، فراهم می آید . کارگران می بایست در عین حال ندای آزادی تمامی کارگران زندانی (منصور اسانلو - ابراهیم مددی- محمود صالحی)، محکومیت احکام صادره برای ده نفر از کارگران بازداشت شده مراسم اول ماه مه سنندج همچون؛ ۱- اقبال لطیفی ۲- طیب مولایی ۳- صدیق کریمی ۴- طیب چتانی ۵- خالد سواری ۶- شیث امینی ۷- یدالله مرادی ۸- حبیب الله کلکاتی ۹- طیب چتانی ۱۰- عباس اندر یاری ، معلمان بازداشتی همچون ؛ فرزند کمانگر ، عضو انجمن صنفی معلمان استان کردستان و فرهاد وکیلی و علی حیدریان ، دیگران ، اعتراض به تعطیلی کارخانه قائم شهر و دیگر کارخانه ها ، اعتراض اخراج ۳۰ کارگر از شرکت فروغ شیمی مهاباد ، دستگیری و اخراج دانشجویان آزادیخواه و محکومیت زندان دلارام علی ، از فعالان جنبش زنان را پرچم مبارزه خود سازند. عقب نشینی کارفرما ها و دولت سرمایه داری ایران، تنها بر بستر گسترده ترین اتحاد عمل کارگران با یکدیگر و با سایر جنبش های اجتماعی فراهم می آید .

کارگران می توانند امر پشتیبانی و حمایت اعتراضات سراسری را با سازماندهی تشکل های مستقل خویش در شرایط استبداد حاکم فراهم آورند و نظام سرمایه داری را به عقب نشینی کشانند. پیشروی مبارزه کارگران نیشکر هفت تپه در ایجاد تشکل سندیکایی آنان، از دل سازمانگری فعالانه نشست های روزهای پنجشنبه و مجامع عمومی کارگران هفت تپه و اتحاد عمل کارگران در امر مبارزه متحد آنان میسر می گردد.. باید با ایجاد سندیکای مستقل و کارآمد، آنرا به رکن دائم مبارزه در مقابل تعرض عنان گسیخته کارفرما و رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران بدل نمود.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، در برابر محکومیت این دستگیری ها توسط عوامل اطلاعاتی رژیم ، از اقدامات کارگران نیشکر هفت تپه در امر دفاع از هم طبقه ی های خویش ، قاطعانه دفاع می کند. گسترده تریب اتحاد عمل جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه کارگران و زحمتکشان ایران .

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۶ آبان ۱۳۸۶ - ۷ نوامبر ۲۰۰۷

زندگی دیگری نمی خواستم.

گفتگو با ؛ شهناز دارابیان

آنچه می آید گفتوگویی است با شهناز دارابیان، همسر علی اشرف درویشیان. در مدتی که درویشیان در بیمارستان بستری بود تصمیم گرفتیم، ویژهنامه ای این شماره را به او اختصاص دهیم تا پس از بهبودی و در جریان آن، به سهم خود مرهمی باشیم بر دردها و رنج هایی که می دانیم در سالیان زندگی اش کشیده است و به گونه ای در این سکنه ی مغزی رخ نمود. مقاله هایی گردآوری شد که می خوانید، همچنین با خاتم دارابیان تماس گرفتیم و ایشان در آن شرایط سخت پذیرایی از بیمار با گشاده رویی استقبال کردند. در تمام مدتی که با ایشان گفتگو می کردم و سپس تر که برای تنظیم و آماده سازی گفتگو یکی دو بار مزاحم ایشان شدم، شاهد بودم که با چه مهر و بردباری از همسرش پذیرایی می کرد و یقین حاصل کردم که پشت هر مرد موفق، زنی فداکار ایستاده است؛ زنی همدل و همگام و بردبار و امیوار.

* می توان سه جنبه ی گوناگون را در علی اشرف درویشیان مشاهده کرد؛ او ترکیبی از یک مبارز، یک داستان نویس و یک گردآورنده ی افسانه های مردم ایران زمین است. شما پیوند این سه جنبه را در او چه گونه می بینید؟ شهناز دارابیان: مساله ی مهمی که در زندگی علی اشرف تاثیر بسیاری داشته نقش مردم است. وقتی من و علی اشرف زندگی مشترکمان را شروع کردیم او سال های زیادی را میان مردم محروم و زحمتکش و روستاییان زندگی کرده بود. ما با هم فامیل هستیم و خودمان هم از طبقه ی متوسط جامعه بودیم. در واقع درد مردم درد خود علی اشرف هم بود و مسایلی را که در داستان ها و رمان های کوتاه و بلند خود مطرح کرده، با هم می رگ و پوست خود حس کرده است. آرمان او این بوده است که روزی دردها و رنج های مردم به پایان برسد و برای این کار باید با فقر و جهل و نابرابری در اجتماع مبارزه می کرد. زندگی، قلم و مبارزه ی علی اشرف از هم جدایی ناپذیرند. او در هنگام خلق داستان های اش گاه می گرید و گاه می خندد، درست مانند خوانندگان آثارش...

در ارتباط با دوستانش و جوانان و نوجوانانی که قصه نوشته اند و برای او می آورند تا بخوانند و نظرش را بدهد با این که وقت کمی دارد، با تمام توان به خواست آن ها پاسخ می دهد. گاهی من هم کمک اش می کنم تا او بیش تر به کارهای اش برسد. در واقع نقطه ی پیوند این سه جنبه که گفتید در علی اشرف، مردم هستند.

* از سالیان دراز زندان و مبارزه ی او و همزمانش و تاثیر آن ها در آغاز زندگی مشترکمان بگوئید. چه گونه این سال ها را تاب آوردید؟ شهناز دارابیان : در این باره علی اشرف در سال های ابری زیاد نوشته و من نمی خواهم دوباره بگویم. تا آنجا که به یاد دارم پدرم همیشه از دکتر محمد مصدق صحبت می کرد. علی اشرف در سال های ابری نوشته که دایه های اش یکی توده یی و یکی (پدر من) مصدقی بودند. من از هر دو طرف شخصیت های محبوب را دوست داشتم. خسرو روزبه، دکتر حسین فاطمی و بعدها بزرگتر که شدم زندگی و دستگیر شدن های علی اشرف در من بسیار تاثیر گذاشت. یادم هست که علی اشرف زندان کرمانشاه بود و من کلاس هشت بودم. مادرم به ملاقات اش می رفت و وقتی برمی گشت لباس های خونی علی اشرف را می آورد و نزدکی می شست. من آن موقع برای اش گریه می کردم. بعد که عاشق شدیم و ازدواج کردیم می دانستم چه وضعیتی دارد و فقط آرزو می کردم پیش از ازدواج دستگیر نشود تا من بتوانم بعدا به ملاقات اش بروم. پنج ماه و ده روز زندگی مشترک داشتیم. با هم نمونه هایی از آثار کلاسیک سوسیالیستی را که توسط خاتمی از خارج به دست اش می رسید تایپ می کردم و توسط برادر کوچک ام، ناصر، به نشانی کسانی که علی اشرف می گفت می بردیم. دستگیر که شد، پس از چند ماه که اجازه ملاقات پیدا کرد در زندان قصر به دیدن اش رفتم. زندانی ها به صف پشت اتاقک هایی شیشه یی ایستاده بودند. من مضطرب همه را نگاه می کردم تا علی اشرف را ببایم، ناگهان دیدم کسی به شدت دست تکان می دهد. خوب که دقت کردم از چشم های اش شناختم. در ضمن ملاقات با حرکات انگشتان ام ادای تایپ کردن در آوردم تا به او بفهمانم که فعالیت های قبلی را ادامه می دهم. اما او با نگرانی اشاره کرد همه را از بین ببرم. من برای این که مثلا لو نرود که این کارها را علی اشرف می کرده بعد از دستگیری هم آن کارها را ادامه می دادم. در سال های زندان بیش تر مواقع که به ملاقات اش می رفتم به من می گفت من آینده یی

ندارم، مرا نیز مانند جزئی خواهند کشت، از این‌که زندگی تو را هم خراب کرده‌ام بیش‌تر عذاب می‌کشم. من دلدار باش می‌دادم و می‌گفتم که مطمئن باش انقلاب می‌شود و همه‌تان آزاد می‌شوید. می‌گفت ای بابا چه حرف‌هایی می‌زنی. می‌گفتم به هر حال من تا ابد منتظرت خواهم ماند. اصلا تو فکر کن من خواهرت هستم ولی اجازه‌ی ملاقات دارم (آن وقت‌ها فقط پدر، مادر و همسر اجازه‌ی ملاقات داشتند) تو به من کار نداشته باش. واقعا هم غیر از این زندگی، زندگی دیگری نمی‌خواستم. سال‌های سختی بود برای همه، چه آن‌ها که برای آرمان‌شان مبارزه می‌کردند و چه آن‌ها که در پی یک لقمه نان بودند. علی‌اشرف هر وقت فرصت می‌کرد برای ام‌نامه‌هایی می‌نوشت. من سی‌وسه نامه از او دارم که در سال‌های زندان نوشته است. دوستی داشتم که نام او هم شهناز بود. به لحاظ روحی خیلی به هم نزدیک بودیم. او در این دوران خیلی کم‌کلام کرد. ما در شهرستان زندگی می‌کردیم و برای ام تهران آمدن مشکل بود. در تمام سفرهایی که برای ملاقات می‌آمدم ناصر که هرگز در هیچ لحظه‌ی از سختی‌های زندگی تنهایی نگذاشته، همراه بود. با هم به خانه‌ی آقای [هوشنگ] عاشورزاده می‌رفتیم و او مشتاقانه از کوچک‌ترین جزئیات احوال علی‌اشرف می‌پرسید. خودش و خاتمش در آن دوران از محبت و دوستی چیزی برای ام کم نگذاشتند.

* داستان‌های علی‌اشرف درویشیان برداشت‌هایی از زندگی تلخ پیرامون و قصه‌ی مردم کوچه و بازار است. آیا هرگز درباره‌ی نگرش ایشان به هنر داستان‌نویسی بحثی داشته‌اید؟

شهناز دارابیان: من قبلا هم گفتم که داستان‌های علی‌اشرف همان زندگی خودش و به قول شما زندگی مردم کوچه و بازار است. در جای جای داستان‌های‌اش واقعیت‌های تلخی را به تصویر می‌کشد که نفس انسان را می‌گیرد. خوش‌بختانه علی‌اشرف طنز قوی‌یی هم دارد. چون من عقیده دارم دردهای جامعه باید جوری گفته شود، حالا چه در قالب داستان یا فیلم یا حتی موسیقی، که جنبه‌ی غم‌انگیز آن به مخاطب ضربه‌ی روحی نزند بلکه او را به تفکر وادارد تا خود بتواند علت و معلول را پیدا کند و به آن بیندیشد. من خوش‌حالم که از اولین خواننده‌های داستان‌های‌اش هستم، نه برای این‌که فقط خوانده باشم، راستش به نوعی دلام می‌خواهد که آثارش از هر لحاظ خوب و تاثیرگذار باشند. با دقت می‌خوانم و بی‌رحمانه ایراد می‌گیرم. من اصلا تخصص و دانشی در نقد داستان ندارم اما به‌طور غریزی می‌دانم که مثلا این قسمت داستان ضعیف است یا خوب روی‌اش کار نشده یا حرف‌های فلان شخصیت اصلا با زمان خودش نمی‌خواند. گاه پیش آمده که داستان را به‌خاطر این‌که ناشرش گفته حتما تا فلان موقع باید تحویل بدهی با عجله تمام کرده که من از دست‌اش می‌گیرم و نمی‌گذارم که داستان را ببرد، گاهی قبول نمی‌کند و عصبانی می‌شود، و گاهی قبول می‌کند و بیش‌تر روی‌اش کار می‌کند، مثلا جلد چهارم *سال‌های ابری* به نظرم می‌آمد که خیلی با عجله و گزارش‌وار نوشته شده بود. اولین چاپ بود و نشر اسپرک فشار می‌آورد که جلد چهارم زودتر تمام شود اما من نگذاشتم. علی‌اشرف تقریبا دو بار دیگر جلد چهارم را بازنویسی کرد. با در یکی از داستان‌های‌اش، *کت و شلوار دامادی*، من راستش اصلا موافق آن‌جور به تصویر کشیدن سبعت و ددمنشی دشمنان انسان‌ها نیستم. خیلی وحشتناک است. یعنی این که دوست دارم مصیبت‌هایی که در تمامی این سال‌ها بر مردمان ما گذشته حتما نوشته شوند اما به صورت هنری؛ چون شرح خشک و خالی سرگذشت‌ها و وقایع هرگز به پای تاثیر و ماندگاری یک داستان هنری نمی‌رسد و بر ذهن و روان مخاطب تاثیر دائمی ندارد، اما این‌جور عریان نشان دادن ددمنشی‌ها شاید به خواننده آسیب روحی وارد بیاورد. یا مثلا وقتی داستان *آن‌ها هنوز جوان‌اند* را خواندم گفتم علی‌اشرف، تو باید تمام احساس درد و رنجی را که من در سال‌گرد این بچه‌ها احساس می‌کنم در این داستان‌ات به خواننده منتقل کنی و روی این داستان خیلی باید کار کنی.

علی‌اشرف همیشه نسبت به داستان‌نویسی بسیار متعهد بوده است و همواره سعی کرده از ماجراهای واقعی زندگی مردم در طرح داستان‌های‌اش استفاده کند. بسیاری از مواقع پیش آمده که وقایعی را که به چشم دیده تبدیل به داستان کرده است. در واقع جدا از پرداخت هنرمندانه‌ی داستان، حوادث اصلی داستان‌ها بیش‌تر از واقعیت گرفته شده اند.

* از آن‌جا که شما در محیطی به سر می‌بردید که محیط اجتماعی غالب *رمان سال‌های ابری* است، می‌خواستم از نگاه خودتان به خود این رمان و روند شکل‌گیری‌اش بپردازید.

شهناز دارابیان: من *رمان سال‌های ابری* را دوست دارم. واقعا بخشی از امیدها و آرزوهای آن دوران در این کتاب نهفته است. وقایع روزگار دکتر مصدق به نظرم طوری نوشته شده که برای نوجوانان هم قابل درک و پرکشش است. شاید مردم به دلیل اوضاع بد اجتماعی - سیاسی امروز یادشان رفته که رژیم گذشته چه بر سر جوانان ما در زندان‌ها می‌آورد. در جلد چهارم این رمان علی‌اشرف به زیبایی شرایط وحشتناک زندان شاه را به تصویر کشیده است. این کتاب از این جهت برای ام اهمیت دارد. علی‌اشرف در ضمن نوشتن، بخش‌هایی از نوشته‌های‌اش را برای ام می‌خواند و مرا به سال‌های دور نوجوانی‌ام می‌برد. یک زمستان مادرش (عمه‌ام) از تهران به خانه‌ی ما آمد. وقتی احوال علی‌اشرف را از او پرسیدم غصه‌دار گفت باز هم زندان است. وقتی علی‌اشرف داشت این رمان را می‌نوشت بچه‌های ما کوچک بودند. مثلا پسر من سه ساله بود. من محل کار منطقی 16 تهران بود. به دلیل وضعیت خاصی که داشتیم به هر منطقی‌یی که می‌فرستادند می‌رفتم. علی‌اشرف ساعت 4 بیدار می‌شد و برای ام صبحانه آماده می‌کرد تا من یک ساعت بیش‌تر بخوابم، ساعت 5 از خانه بیرون می‌رفتم و ساعت 2 بعد از ظهر برمی‌گشتم. علی‌اشرف بچه‌ها را بزرگ می‌کرد. خانه نشین‌اش کرده بودند. وقتی دختر کوچک‌ام به دنیا آمد صبح که از خواب بیدار می‌شدم دو شیشه از سینه‌ام می‌دوشیدم و در بخچال می‌گذاشتم تا علی‌اشرف به او بدهد. دو تا تاب در دو زاویه‌ی مختلف بسته بود و آن‌ها را جوری تاب می‌داد که به هم نخورند و برای‌شان آواز «تاب تاب عباسی» می‌خواند تا من بیایم. من دوازده ساعت بیرون از خانه بودم. چون منزل ما کرج بود و من باید تا علی‌آباد خزانه یا خیابان یادآوران می‌رفتم. وقتی سر کوچه‌مان می‌رسیدم بی‌اختیار می‌دویدم تا زودتر به خانه برسم؛ می‌گفتم تو برو بخواب من مواظب بچه‌ها هستم، بعد به کارهای خانه می‌رسیدم. به هر حال بار سنگین این زندگی را که به ما تحمیل شده بود دو تایی به دوش می‌کشیدیم. بچه‌ها کوچک بودند و سروصدا می‌کردند و او جای مشخصی نداشت؛ گوشه‌یی از سالن زیرزمین را با کتاب‌های‌اش و آویزان کردن یک پرده تبدیل به اتاق کار کرده بودیم. تصور کنیدی اتفاقی با دیوارهایی از کتاب که *سال‌های ابری* در آن خلق شد. گاهی دچار نفس‌تنگی می‌شد و رو به حیاط می‌دوید. بچه‌ها فکر می‌کردند که گربه جوجه‌شان را برده و بیخ‌کشان دنبال‌اش می‌دویند بعد می‌فهمیدند که نفس باباشان از نبودن هوا گرفته. بالاخره تصمیم گرفتیم من بچه‌ها را به کرمانشاه ببرم تا او پایه‌ی اصلی رمان را بریزد. بعد از یک ماه که برگشتیم گفت که من فقط سه روز را توانستم بنویسم. بدون سروصدا و اذیت‌های شما نتوانستم، روزهای دیگرش را برای‌ات خاتمه‌تکنی کردم.

در کتاب *سال‌های ابری* از ضرب‌المثل‌های زیبایی استفاده شده است که بسیاری از آن‌ها برای نخستین‌بار در همین کتاب آمده‌اند مثل «همه چیز از نازکی پاره می‌شود، ظلم از کلفتی».

* چمگونه شد که درویشیان به گردآوری افسانه‌های ایران پرداخت؟
 شهناز دارابیان: سال‌های خیلی پیش بی‌بی (مادر بزرگ هر دوی‌مان، و یکی از شخصیت‌های *سال‌های ابری*) برای‌مان افسانه می‌گفت، وقتی که خیاطی می‌کرد و ما پای چرخ خیاطی‌اش می‌نشستیم و به قصه‌های شیرین‌اش گوش می‌دادیم. یک روز علی‌اشرف به من گفت شهناز حیفا است این قصه‌های قشنگ از بین برود. من دستگاه ضبط صوتی را برداشتم و به کرمانشاه رفتم و قصه‌ها را ضبط کردم. خود بی‌بی می‌گفت: «این افسانه‌ها خیلی ارزش دارند. نروید روی این نوارها آواز بخوانیدها.» علی‌اشرف بسیاری از صحنه‌های زندگی را با افسانه‌ها تلفیق می‌کند که خیلی طبیعی و قشنگ می‌شود. مثلا وقتی برای دیدن پسرمان به‌رنگ به بلژیک می‌رفتیم چند پیرزن و پیرمرد روی صندلی چرخ‌دار منتظر بودند تا آن‌ها را توی هواپیما ببرند. بعد از مدتی به علی‌اشرف گفتم: «راستی این کسانی که روی صندلی چرخ‌دار نشسته بودند چه شدند؟» علی‌اشرف در حالی که از تصویری که از ذهن‌اش می‌گذشت به خنده افتاده بود گفت سندر و مندر (شخصیت یکی از افسانه‌های بی‌بی که در کتاب *افسانه‌های ایران* هم آمده) آن‌ها را بردند جوری که از بالای پله‌ها انداختندشان پایین و به خلبان‌ها گفتند همه تان را راحت کردیم، جوری بردیم‌شان که تا آخر هواپیما خودشان بروند. آن‌قدر قشنگ این را می‌گفت که من خنده‌ام گرفت و گفتم بس کن این مردم خیال می‌کنند ما دوتا دیوانه شده‌ایم که این‌قدر می‌خندیم. ولی علی‌اشرف هم دست بردار نبود. حالا هم که آقای خندان زحمت کشیده و با علی‌اشرف همراه شده‌اند و این مجموعه را در بیست جلد با عنوان *فرهنگ افسانه‌های مردم ایران* گردآوری و منتشر کرده‌اند.

* از فعالیت‌های اجتماعی و به ویژه فعالیت درویشیان در کانون نویسندگان ایران و مبارزه با سانسور و تاثیرشان بر زندگی خانوادگی‌تان بگویید.

شهنواز دارابیان : علی‌اشرف همیشه به فکر دیگران است چنان با مردم احساس نزدیکی می‌کند که انگار خانواده‌ی خودش است. پیدا کردن کار برای جوانان، دعوت‌های بی‌شمار جوانانی که در عرصه‌ی ادب و هنر کار می‌کنند، جلسه‌های داستان‌خوانی و... توان زیادی از او می‌گیرد. این اواخر علی‌اشرف خیلی خسته شده بود؛ برنامه‌های مختلف، مسافرت‌های دو روزه و آمد و رفت مداوم به تهران و مسایل کانون و حرص و جوش خوردن‌های زیاد. من فکر می‌کنم باید خیلی بیشتر از این مواظب خودش می‌بود. او حتا در ICU به فکر مردم بود و می‌گفت: «بابا به داد مردم بدبخت برسید» یا موقعی که به بخش منتقل شده بود می‌خواست اعتصاب غذا کند. من با او صحبت کردم که حالا موقع‌اش نیست. یا خطاب به یکی از دوستان‌اش دکتر اصغر الهی که زمانی به نام مادرم بی‌بی‌جان دارد می‌گفت «دکترالهی، یک مادرم بی‌بی‌جان در ICU بود برو به دادش برس.»

من برای همهی اعضای کانون نویسندگان احترام قایل‌ام در این شرایط سخت هرچه در توان داشته‌اند به کار گرفته‌اند. بیانیه‌ی «134 نفر» در فضای اختناق و حرکت کانون در حمایت از دکتر ناصر زرافشان قابل‌تقدیر است و بیانیه‌هایی که در مورد سانسور و اوضاع اجتماعی ایران داده می‌شود بسیار مورد توجه مردم است. به هر حال به نظر من کانون توان زیادی از اعضایش می‌گیرد. اینان متفکران و فرهیختگان این مملکت هستند و وقتشان را باید برای خلق آثارشان به‌کار ببرند. امیدوارم که در آینده موفق‌تر باشند.

* بیماری علی‌اشرف چه‌گونه اتفاق افتاد؟

شهنواز دارابیان : روز دوشنبه، دهم اردیبهشت می‌خواستیم برای کاری از خانه بیرون بروم. علی‌اشرف دو روز پیش از این تاریخ به مسافرت رفته بود. این شد که نگذاشت دنبال کارم بروم و به من گفت «چند روز است که ندیدم. حالا برو». من اصرار داشتم که بروم و ناگهان دیدم چند قطره آب از دهانش بیرون ریخت. وقتی به شوخی گفتم چرا این کار را می‌کنی لبخند زد و دیدم که لبخندش یک طرفه است. همان لحظه فهمیدم که سکنه کرده. حتا خودش گفت به دوست دکترمان زنگ بزن. من دستپاچه شدم. به دکتر و خواهرش زنگ زدم. خواهر و دامادش آمدند و بعد در عرض پنج دقیقه اورژانس آمد. کارهای اولیه انجام شد. بعد به بیمارستان رجایی کرج رفتم و با کمک دوست عزیزمی که ایشان هم دکتر متخصص است اسکن او را به دکتر اشرفیان نشان دادیم و اجازه‌ی حرکت گرفتیم و ساعت 6 عصر به بیمارستان ایرانمهر منتقل‌اش کردیم. موقعیت خیلی بدی بود، تمام تلاش‌ام این بود که او را به دکتر [خسرو] پارسا برسانم. ساعت 8 در ICU بیمارستان ایرانمهر بود. آن موقع بود که کمی خیال‌ام راحت شد. از زحمتهای بی‌دریغ ایشان و همهی پزشکان، پرستاران و کادر بیمارستان که شبانه‌روز به علی‌اشرف کمک کردند تا سلامتی‌اش را به دست بیاورد، از مصمم دل سپاس‌گزارم.

* خاطره‌ی از دوستان و هم‌زمان علی‌اشرف دارید که برای‌مان بگویید؟

شهنواز دارابیان : یادم می‌آید سال‌های پیش از انقلاب یک‌بار به نشر صدای معاصر یا شگبیر (درست یادم نیست) رفته بودم تا برای علی‌اشرف کتاب بگیرم که سعید سلطان‌پور هم که تازه از زندان آزاد شده بود آن‌جا بود، همان سال‌هایی که شب‌های شعر گوته را برگزار می‌کردند. آقای محمدی مدیر انتشارات مرا به او معرفی کرد که او به‌گرمی دست‌ام را فشرد و حال علی‌اشرف را پرسید که گفت خیلی خوب است و شجاعانه ایستاده است. خیلی خوشحال شد. این اولین و آخرین باری بود که او را دیدم.

* و حرف آخر؟

شهنواز دارابیان : از تمام دوستان چه در ایران و چه در خارج از کشور و همهی مردم که با تلفن یا از هر طریق دیگری حتا از دورافتاده‌ترین روستاهای این مملکت لحظه‌ی مرا تنها نگذاشتند و در این مدت به من روحیه بخشیدند و جویای حال علی‌اشرف بودند نهایت تشکر و سپاس‌گزاری را دارم. یادداشت‌های کوتاهی که این عزیزان در دفتر یادبود برای علی‌اشرف می‌نوشتند گرمی‌بخش روزهای سردم بود.

رضا مراد اسپیلی

* دیدگاه *

گفتگو با رفیق عابد توانچه

از سایت : دانش سرخ- بخش دوم

خیلی از جریان‌های سیاسی که روابط خوبی با انجمنها و تحکیم داشتند فعالیت خود را برای تصفیه نیروها در تحکیم و انجمنها شروع کردند. «دعوی مذهبی _ غیر مذهبی» و «دعوی اسلامی _ غیر اسلامی» به توصیه‌ی «آسایش طلبیهای سفارش شده» در جنبش دانشجویی به راه افتاد. اختلافات زیادی در درون و بیرون طیفهای دانشجویی به وجود آمد.

جنبش دانشجویی باید تمام نیروهای خود را جمع کند و دوباره به سازماندهی خود بپردازد. جنبش دانشجویی باید جایگاه خود در جامعه را بشناسد. باید بداند که نیرو و نفوذش در فضای دانشگاه چقدر است. جنبش دانشجویی باید درک صحیح و دقیقی از جامعه و مردم بدست بیاورد. تا وقتی که نیازها و حرفهای مردم فهمیده نشود نمی‌توان آنها را در بلند مدت با خود همراه کرد. جنبش دانشجویی تا آنجایی که خواست مردم را برای داشتن آزادیهای انسانی و اولیه درک کرد از نفوذ خوبی در جامعه برخوردار شد اما به محض اینکه مشکلات و دغدغه‌های اقتصادی مردم را ندید و یا خود را به ندیدن زد، مردم آنها را از خود دور دیدند و نفوذ جنبش دانشجویی در جامعه از بین رفت. ضمن اینکه بی‌آبرویی اصلاح طلبان درون حکومتی به جنبش دانشجویی ای که زمانی پشت آنها بود هم ضربه‌ی جبران‌ناپذیر زد.

جنبش دانشجویی نباید بگذارد تا افرادی وابسته در درون خود با جریان‌های سیاسی در خارج از دانشگاه به جایش فکر کنند، تصمیم بگیرند و خط بدهند. کسانی که حتی به این بلوغ سیاسی نرسیده‌اند که مسئولیت اشتباهات خود را خودشان بر عهده بگیرند لایق اعتماد جنبش دانشجویی و صرف هزینه نیستند. این کار راحتی است که بعد از «شرکت» و شکست در یک رقابت سیاسی (علی‌رقم ناسالم و نمایشی بودن) مردم را به نادانی و بی‌شعوری و... متهم کرد. اگر شما تفکر خود را درست و سالم می‌پندارید و مردم به شما روی خوش نشان نمی‌دهند این مشکل شماست نه مردم. این شما هستید که در بیان افکار خود ناتوانید. این شما هستید که گرفتار بی‌عملی و رخوت شده‌اید. این مردم نیستند که باید دنبال شما بودند بلکه این شما هستید که باید به دنبال مردم بودید و آنان را با خود همراه سازید. صداقت خود را نشان دهید، برای مردم و جامعه‌ی خود تلاش کنید و هزینه بدهید تا اعتماد آنان را جلب کنید و حق داشته باشید که توقع حمایت مردم را داشته باشید. قشر نخبه‌ی جامعه‌ی چه چپ و چه راست از بیماری شدیدی رنج می‌برند. آنها از درک مردم و جامعه ناتوانند. آنها خود را در محافل روشنفکری خود ایزوله کرده‌اند. تعدادی از اینها رسماً از مردم و جامعه تنفر پیدا کرده‌اند. نباید اجازه داد این بیماری در نشست و برخاستها به جنبش دانشجویی هم سرایت کند.

سوال : چپ دانشجویی برگردیم. به نظر تو مهمترین نیاز و کمبود چپ دانشجویی برای فعالیت خود چیست؟

عابد : نیاز اصلی کل جنبش چپ که داشتن یک سازماندهی پایدار است اولین نیاز چپ دانشجویی وجود یک ماتریست، یک پلات فورم، یک طرح میان مدت کلی یا چیزی شبه به این است. باید با حضور کلیه فعالان دانشجویی چپ و با بهره‌گیری از تجارب ارزشمند موجود در کل تاریخ چپ دانشجویی، هرچه سریعتر این ماتریست تدوین شود تا محور و ملاک کلیه فعالیتها قرار گیرد و مانع از تاثیر تفکرات انحرافی، چند دستگیها و غرض ورزیهای شخصی شود. این طرح باید شامل دو قسمت طراحی و تدوین هدفها (کوتاه مدت، میان مدت و حتی بلند مدت) و نیز چهارچوب تاکتیکیهای لازم برای رسیدن به این اهداف باشد و صریحاً مژدهای خود را با نیروهای مدعی چپ که تفکرات سوسیالیستی و کمونیستی ندارند و با «راست‌زندهای پیاپی خود» فقط آب گل آلود می‌کنند، ترسیم کند تا آرموده‌ها دوباره آرموده نشوند. مسئله بسیار مهم و البته مورد اختلاف، تاکتیکیها و سبک کار است. به نظر تو جنبش چپ در حال حاضر مجاز به استفاده از چه نوع تاکتیکیهای است؟

هر نوع تاکتیکی که منجر به بسط جنبش در جامعه و ایجاد انسجام قوی در خود جنبش شود. حفظ نیروها در عین دور ماندن از آفت بی‌عملی و مصلحت‌اندیشی، ایجاد تشکیلات کارگري و گروه‌های سوسیالیستی در سراسر ایران، ایجاد تشکیلاتی در میان نیروهای پیشرو، تحلیل دقیق شرایط آینده و تدوین مناسبترین طرحها برای رویارویی با اتفاقاتی که در آینده شاهد آن خواهیم بود. تدارک امکانات مادی برای فعالیت در

شرایط متفاوت، و باز هم تاکید چند باره ای می کنم بر تزیق آگاهی طبقاتی به طبقه ی کارگران و زحمتکشان.

در حال حاضر هوشمندانه ترین تاکتیک چپ در ایران تمرکز فعالیتها بر روی سه معضل « فقر - جنگ - تبعیضهای اجتماعی و جنسیتی » است. برای بالا بردن پتانسیل های اجتماعی برای مبارزه با این سه معضل، چپ ضمن بالا نگه داشتن پرچم مستقل و مشخص خود نباید دست رد به سینه ی هیچ نیرویی بزند. با تمرکز روی این مسائل اکثریت عظیمی از جامعه مخاطب ما قرار می گیرد و چهارچوب همکاری چپ با دیگر نیروها روشن می شود. ما می توانیم تاکتیک شیبه به تزه های اوریل لنین را برای شرایط زمانی و مکانی که در آن واقع هستیم طراحی و اجرا کنیم.

سوال : و آیا روشهای قهر آمیز در این تاکتیکها جای میگیرند؟ آیا استفاده از روشهای قهر آمیز در تحولات جهان امروز تاثیری دارد؟

عابد : قطعاً می گویم که بله! هیچگاه نباید فراموش شود که نظام سرمایه داری جهانی در کل و صاحبان منافع اقتصادی در هر نظام سیاسی ، هیچگاه از منافع خود کوتاه نخواهند آمد. دولتها و اجزای این نظام جهانی یک نیروی مادی هستند و برای سرنگونی یک نظام مادی چاره ای نیست جز آنکه از یک قدرت مادی علیه آن استفاده کنیم . در این کشمکش بزرگ هیچگاه « سلاح نقد نمی تواند جایگزین نقد سلاح شود . »

صاحبان سرمایه و منافع هیچگاه دل از منافع خود و سود بیشتر نمی کنند. این مسئله در « حکومتهای رانتیر » که صاحب پولهای بادآورده ی حاصل از منابع طبیعی مانند نفت هستند ، بسیار شدید تر است. این ذات سرمایه داری است و از نظر آنان هیچ چیز در برابر « اصالت سرمایه » ارزشی ندارد حتی انسانها. پس بنابراین از نظر آنان هر روشی برای حفظ وضعیت موجود حتی اگر به قیمت جان صدها هزار انسان بیگناه هم تمام شود قابل استفاده و کاربردی است. کسانی که سالها در حال چپاول ثروتهای این جامعه هستند علی الخصوص طبقه ی نوکسگان و دلالتی که زانیده ی حکومتهای فاسد هستند حتی به قیمت به راه انداختن جوی خون حاضر به چشم پوشی از منافع خود نیستند چه برسد به اینکه خود را منسوب به قدرتهایی غیر زمینی و ماورایی هم بدانند .

وقتی ما می خواهیم دنیای سرمایه داری را ویران کنیم و دنیایی بهتر را جایگزین آن کنیم تمام قدرتها و ماهیت و وجود دنیای سرمایه داری بر علیه ما خواهد شورید . تکلیف ما هم در برابر آنها مشخص است: «کمونیستها از پنهان کردن نظرات خود بیزارند. آنان آشکارا اعلام می کنند که فقط با سرنگونی قهر آمیز تمام نظامهای موجود اجتماعی به اهدافشان دست خواهند یافت. باشد که طبقات حاکم از انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولترا هر چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نخواهند داد .» رفیق هوشی مین می گوید : « میان دنیای سرمایه داری و دنیای کمونیسم شکاف عمیقی وجود دارد که تنها با خاکستر ما کمونیستها پر خواهد شد .» این آخرین مرحله از رنج جانباختگان کمونیست خواهد بود که اجسادشان با لاشه ی متعفن یک دنیای غیر انسانی کنار هم قرار گیرد زیرا که ما این شکاف را از زره زره هستی دنیایی مملو از نابرابری و تبعیض کنونی خواهیم انباشت .

تا کنون چه در اعتراضات دانشجویی و چه در جامعه ما شاهد درگیری ها و خشونت هایی بوده ایم. اما اینها تنها اعمال خشونت کور و لحظه ای بوده اند. قلیان احساسات آنی و بروز خشمی انباشته شده در تک تک افراد جامعه از یک استبداد تمام عیار. یک اعلام نارضایتی . ما مثلاً در اعتراضات خرداد 85 پلی تکنیک شاهد بودیم که دانشجویان به دفتر نهاد رهبری حمله کردند ، شیشه ها را شکستند ، تابلو آن را کردند و زیر پا انداختند و با گوجه های گندیده در و دیوار آن را رنگ کردند اما اینها صرفاً بروز خشم و نفرت علیه یک نماد بود یا مثلاً بعد از اعلام خبر سهمیه بندی بنزین مردم چند پمپ بنزین را آتش زدند و درگیری هایی به وجود آمد. این حرکان کاملاً آنی و بدون برنامه ریزی قبلی روی داد. نیروی منسجم و مشخصی هم برای انجام آن وجود نداشت. من تاکید می کنم که بدون وجود یک تشکیلات قوی با کادرهای حرفه ای انقلابی دست زدن به حرکات قهرآمیز یک اشتباه فاحش است. من به هیچ وجه منکر تاثیر فوق العاده ترورهای انقلابی و اعمال قهرمانانه در بالا بردن روحیه توده ها و ایجاد نیروی محرکه ی روانی برای به حرکت درآوردن مردم نیستم اما اگر قرار شود بلافاصله بعد از هر حرکتی به راحتی تعدادی از نیروها دستگیر و اعدام شوند ، ظرف مدت کوتاهی جنبش بیشتر نیروهای فعال و ارزشمند خود را از دست خواهد داد. ضمن اینکه در حلقان حاضر و در نبود هر گونه رسانه ی غیر

حکومتی هرگز امکان این وجود ندارد که نتیجه ی این اقدامات به گوش مردم رسانده شود. صدا و سیما جمهوری اسلامی به عنوان بنگاه دروغ پراکنی داخلی بلافاصله این توانایی را دارد که این اقدامات را به ارادل و اوپاش نسبت دهد. وقتی به راحتی آب خوردن فعالان زنان را بعد از تجمع در برابر دادگاه همفکرانشان به مفاسد اجتماعی می برند و با آنان به عنوان زنان خیابانی رفتار می کنند یا وکیل و فعال حقوق بشر را به عنوان جاسوس هسته ای دستگیر می کنند و فعالان کارگری را به جرم ارتباط با بیگانگان به زندان می اندازند و دانشجویان را به جرم سرقت و تجاوز به عنف از تحصیل محروم می کنند و ... مطمئن باشید در این معرکه ای که رژیم در حال ثبت رکورد جدیدی از اعدام است ، نتیجه ی کار این خواهد شد که مردم فقط از اعدام تعدادی ارادل و اوپاش مطلع خواهند شد نه اعدام مبارزان سیاسی مخالف رژیم. من شخصاً در این مسئله به تز جزئی نزدیک هستم. مبارزه ی مسلحانه به عنوان بازوی تبلیغاتی یک تشکیلات سیاسی منسجم نه به عنوان یک کار مستقل و یک تاکتیک اصلی.

مبارزه ی مسلحانه بدون وجود تشکیلات سیاسی قوی محکوم به شکست است. تمام تلاش چپ در حال حاضر باید معطوف به تشکیل یک حزب سیاسی باشد. حزبی که بعد از مرکزیت سیاسی شناخته شده خود در جامعه بتواند ابتدا با سیستم شاخه ای و در لایه های پائینی با سیستم ده ، دهی ستاره ای گسترده شود. شاخه نظامی بعد از استقرار و تثبیت این حزب است که می تواند به عنوان یک اهرم ، تشکیل و تحت رهبری حزب قرار گیرد. از نظر من اهمیت بازوهای اطلاع رسانی و تبلیغاتی بسیار مهمتر از یک بازوی نظامی است. حفظ نیروها در مراحل اولیه ، به کارگیری تمام توان برای گسترش آگاهی طبقاتی در میان کارگران و زحمتکشان ، ایجاد ارتباطی بین المللی ، ایجاد ساز و کارهای حقوقی ، ایجاد منابع مالی ، گسیل آژیتاتورهای کمونیست به درون جامعه و ده ها اولویت دیگر جلوتر از تشکیل بازوی نظامی قرار دارند. بگذارد از جنبه دیگری به مسئله بپردازیم ، آیا مبارزات قهرآمیز و یا در سطحی بالاتر فرهنگ کمونیستی با فرهنگ حاکم بر جهان کنونی تطابق دارد؟

شما از انسان کنونی و فرهنگ کنونی جهان صحبت می کنید. فرهنگی که حتی ما کمونیستها هم اکنون هم متهم به مخالفت و تلاش برای نابودی آن هستیم. اما به راستی این فرهنگی که نظام سرمایه داری در همه ملل و کشورهای دنیا مدافع و سینه چاک آن است چیست؟

« فرهنگی که بورژوازی در فقدان آن مویه سر می دهد، فرهنگی است که اکثریت عظیم انسانها را آموزش می دهد چون ماشین کار کنند». همین. یک فردگرانی که به سطحی ترین و کورترین نحو ممکن به عنوان تنها گزینه ی موجود ، به خورد دنیا داده شده است. این فرهنگی که شما از عدم مطابقتش با اصول کمونیسم صحبت می کنید مانند پلیس ، ارتش و رسانه یکی از پاسداران نظام سرمایه داری جهانی است که پیش از آنکه تعارضش را با کمونیسم حل کند بهتر است به فکر رنگ و لعابی برای مخفی کردن تعارضش با انسانیت باشد.

سوال: کمی انضمامی تر صحبت کنیم. نظرت در مورد فضای کلی کشور چیست؟

عابد : ما حرفهای خود را زده ایم. اتفاق تازه ای نیافتاده است. تمام گروه های سیاسی از نداشتن سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی زمین گیر شده اند. دست و پای فعالان سیاسی و دانشجویی و زنان و ... با انواع و اقسام پرونده های فعال و غیر فعال بسته شده است. رژیم با افزایش تعداد اعدامها به همه مخالفان خود جنگ و دندان نشان داده است . با روی کار آمدن دولت نهم و بیش از پیش بیکارچه شدن حاکمیت و افزایش فشارهای جهانی بر رژیم ، ما شاهد هستیم که دیگر شمشیرها از رو بسته شده است. ولی اوضاع کلاً فرق خاصی نکرده است فقط ممکن است شیوه ها عوض شود مثلاً فعالین زنان را در راستای طرح ارتقای امنیت اجتماعی به عنوان فاحشه وسط خیابان شلاق بزنند یا فعالان کارگری را به اسم ارادل و اوپاش آفتابه دور گردنشان ببندازند و دور بچرخانند و اعدام کنند. کارهایی که قبلاً مخفیانه انجام می شد اکنون صریح و علنی و با یک گردن کشی نمایشی اجرا می شود.

اما از آنجا که ساختارهای متصلب حاکمیت توان نشان دادن انعطاف در موقعیتهای حاد را ندارد وضعیت چندان هم نا امید کننده نیست . « هر آنچه که صلب و دیر جنب است ، ذوب می شود و به هوا می رود.» مسئله ی پرونده ی هسته ای ایران حل نخواهد شد و کار به روز آخر و حربه ی آخر خواهد کشید. میزان باجهای بین المللی به کشورهای نظیر روسیه که مدتهاست بر سر هر ماجرانی مثلاً همین ساخت نیروگاه بوشهر ، ایران را تیغ می زند و آخر سر با گرفتن امتیاز سر بزنگاه

پشت ایران را خالی می کند شاید تا مدتی این روند را شل و سفت کند اما نقطه ی آخر این راه مثل روز روشن است که به کجا ختم می شود. من لگد مال شدن جان انسانهای بیگناه و غیر نظامی را در زیر چکمه های ارتش آزادی می بینم. من سردرگمی فعالان سیاسی را بین « فاجعه » و « فاجعه » می بینم. من غارت و به یغما رفتن منابع طبیعی و انسانی این تکه از دنیا را برای پرداخت هزینه ی دموکراسی جنگی صادراتی می بینم. من تانکهای را می بینم که در چهار راه خیابانها مستقر می شوند. من روزهایی را می بینم که مشتری اول جراثقالها جلادها هستند. آدمهایی که بالای دار با باد تاب می خورند و جنازه هایی که در دل شب دسته جمعی زیر خاک می روند. من اوین را می بینم که مثل هیولا برای بلعیدن دگر اندیشان دهان باز کرده است. من کسانی را می بینم که به اسم آزادی و دموکراسی می آیند ولی تنها کارشان این است که نام اوین را به ابوغریب تغییر می دهند و خانه ها را برای مردم تبدیل به گورهای دسته جمعی می کنند.

جمهوری اسلامی فکر می کند که راز بقانش در هسته ای شدن است و حتی اگر روزی ایمان بیاورد که به بهانه ای همین پرونده ای هسته ای می خواهند بساطش را جمع کنند هم کوتاه نمی آید و قید « هسته ای شدن » را نمی زند. این موضوع قبلا در تیم مذاکره کننده ای هسته ای مطرح شده است و رهبر این سوال را مطرح کرده که : « اگر بر سر مسئله ای هسته ای کوتاه آمدیم و آنها دست از سر ما بر نداشتند و مسئله ای دیگری را پیش کشیدند چه؟ ».

سئوال : کمی واضحتر صحبت می کنی؟

عابد : بله. مسئله اینجاست که ماهیت و حیات این نظام با ماهیت و حیات نظام جهانی در تضاد قرار گرفته است. حتی اگر حاکمان ایران مثل معمر قزافی کل تاسیسات هسته ای خود را جمع کنند و از ایران خارج کنند بلافاصله مسئله ای حقوق بشر مطرح می شود. این فشارها قطع شدنی نیست و ساختارهای نظام هم بسیار متصلبتر از آن است که تغییرات مورد نظر نظام جهانی را بپذیرد. البته جسته و گریخته حرفهایی شنیده می شود که یکی اتفاقی میرود و دیگری که مثلا یک تکنوکرات است و زبان نظام جهانی کنونی را می فهمد بیاید و جوری که نه سیخ بسوزد و نه کباب تغییراتی ایجاد کند اما مسئله اینجاست که نظام جهانی برای رفع مشکلاتش و حفظ منافع وسیع خود هرگز منتظر اقدام عزرائیل نمی ماند و در ثانی سر و ته یک کرباس که تفاوتی با هم ندارد .

سئوال : یعنی معتقد هستی که بحران فعلی به جنگ ختم خواهد شد؟

عابد : در کل چهار حالت ممکن را می توان به عنوان نقطه ی نهایی منازعه ای حاکمیت ایران با نظام جهانی کنونی (و حتی جامعه ای جهانی) در نظر گرفت.

- 1- ایجاد یک تحول اجتماعی وسیع و وقوع یک انقلاب مردمی در ایران.
- 2- ایجاد ساز و کارهایی برای تضعیف و از پا در آوردن حاکمیت ایران بدون یک حمله ی گسترده ی نظامی. به طور مثال تحریم تجاری ، تحریم همه جانبه ، حملات نقطه ای و که منجر به شروع نا آرامیهای داخلی و فروپاشی رژیم گردد.
- 3- سازش حکومت موجود در ایران با نظام سرمایه داری جهانی
- 4- حمله ی نظامی از طرف دولت آمریکا یا اتحادی جهانی که می تواند به سبک عمل در یوگوسلاوی یا به سبک عمل در عراق انجام شود.

همانطور که گفتیم « ماهیت » نظام جمهوری اسلامی ایران با منافع نظام سرمایه داری جهانی به تعارض کامل و بدون امکان اعضاء رسیده است. اصرار عجیب و غریب جمهوری اسلامی برای دستیابی به انرژی هسته ای ، تکنولوژیهای هسته ای ، تجهیزات هسته ای و « مخلفات آن » ، در حالی که به خاطر این اصرار و پافشاری فشارهای جهانی بی حد و حصری را متوجه ی خود کرده است و حتی ناقوس یک جنگ ویرانگر را زیر گوش خود به صدا درآورده است _ دلیل محکمی برای این ادعاست. جمهوری اسلامی می کوشد به هر طریق ممکن با پیوستن به جمع قدرتهای هسته ای دنیا خود را به نظام سیاسی جهانی تحمیل کند. مسلما تصمیم به « هسته ای شدن » توسط تحلیلگران حاکمیت به عنوان « آخرین تیر ترکش » اخذ شده است. فراز و نشیبهایی که این پرونده در طول مسیر خود با آن رو به رو می شود به دلیل تاکتیکیهایی است که در هر دو سوی این جدال اتخاذ می شود. در یک طرف به منظور « سنجش فضا » ، « همراه سازی افکار عمومی جهان » ، « یارگیری » ، « تحلیل انرژی رقیب » ، « ایجاد تردید در تصمیم گیرندگان مقابل » ، « آماده سازی فضا برای مراحل بعدی »

و ... و در طرف دیگر برای « کاهش مقطعی فشارهای بین المللی » و « بدست آوردن زمان » و ...

حکومت ایران در منطقه با تعارض « شیعه _ سنی » ، « ایران _ اعراب » ، « ایران _ اسرائیل » و در جهان با تعارض « بنیاد گرانی » ، « تروریسم » ، « سلاح هسته ای » ، « حقوق بشر » و ... رو به رو است. کلا اوضاع اینها حتی از شرایطی که صدام داشت هم بدتر است .

صاحبان اصلی قدرت در ایران به خوبی احساس کرده اند که اکنون برای ماندن تنها با کاردستی می توانند بازی کنند که شانسی کمی برای داشتن آن دارند اما این به هر حال تنها راه حل باقیمانده آنان برای ماندن در بازی است. پس در صورت شکست در طرح هسته ای شدن گزینه ی 3 کاملا منتفی است.

در نبود احزاب آزاد و مردمی، رسانه های جمعی غیر حکومتی و هر نوع دیگر از نهادهای دموکراتیک در جامعه ای ایران و سرکوب سیستماتیک و گسترده ی حقوق اولیه انسانی امکان هر گونه تحول برنامه ریزی شده و دارای رهبری مشخص بعید به نظر می رسد. یعنی امکان وقوع گزینه ی 1 بسیار پائین است. در شرایط موجود فقط می توان امکان شکل گیری نا آرامیهای هر چند گسترده اما بی هدف را محتمل دانست. با این احتمال نگاه ها متوجه گزینه ی 2 می شود که البته گرچه قابل بحث است اما با توجه به شرایط موجود به عنوان یک گزینه ی مستقل عملی به نظر نمی رسد.

امکان به وقوع پیوستن گزینه ی چهارم اما بسیار بالاست. به دلیل وجود عامل تعیین کننده ی « نفت » سبک عمل در یوگوسلاوی منتفی است . در یوگوسلاوی با اتکا به بمب باران های هوایی و پرتاب موشک ، بدون دخالت نیروی زمینی و اشغال نظامی حکومت شکسته شد و تسلیم بی قید و شرط و را پذیرفت اما ایران سرشار از منابع نفتی است که همانطور که دلیستگی حاکمان خود را به این حکومت زیاد کرده است میل وافری هم برای اشغال در نظام سرمایه داری جهانی ایجاد کرده است.

در کل تحلیل من این است که در بازه ی زمانی ای که کمتر از ده سال به طول خواهد انجامید - و از دو سال پیش آغاز شده است - پرونده ی حکومت ایران در تاریخ به صفحه ی آخر خود خواهد رسید. استفاده ی متناوب و برنامه ریزی شده از تمامی امکانات موجود برای حذف جمهوری اسلامی و در پایان حذف نظامی.

این بازه ی زمانی با یک استبداد داخلی بی نظیر در طول خود و یک پایان غیر انسانی و وحشیانه همراه خواهد بود. یعنی دقیقا فضایی مانند دهه ی دهشتناک 60 که با یک دخالت خارجی منجر به اوضاعی می شود که اکنون در عراق شاهد آن هستیم . فرآیندی که قربانی اصلی آن کودکان ، زنان و مردم بیگناه از یک سو و دگر اندیشان و فعالان سیاسی و اجتماعی از سوی دیگر خواهد بود.

تنها راه مقابله با این اتفاق این است که تمام نیروهای سیاسی که واقعا دغدغه ی مردم را دارند حول گزینه ی 1 جمع شوند و قبل از آنکه شیپور جنگ از سوی جنگ طلبان داخلی و خارجی به صدا در آید خود در صدد تعیین سرنوشت خویش برآیند. باید کوشید مردم را از آینده ی شومی که در مقابل خود دارند مطلع کرد. باید به مردم اطلاع داد که اگر تحریم ، قحطی ، گرسنگی ، بمب ، موشک ، مرگ و جنگ را نمی خواهند تنها راه نجاتشان این است که خودشان برای خودشان کاری بکنند.

حتی اگر کار کوچکی برای نیل به این هدف در توان ما باشد و انجام ندهیم در آینده بی آبرو خواهیم شد و به خاطر مرگ و بدبختی تک تک قربانیان این جنگ ویرانگر مسنول خواهیم بود. در صورتی که این اتفاق شوم به وقوع بپیوندد مردم ایران ده ها سال دیگر برای رسیدن به آزادی و برابری واقعی عقبتر خواهند رفت. در کنار جنایت اصلی که علیه مردم عادی و بیگناه خواهد بود ، مطمئنا تمام نیروهای سیاسی مخالف جنگ و اشغالگری با ترورهای پیاپی در پوشش تصادف ، درگیریهای قومی ، بمباران کور و ... از میان خواهند رفت تا میدان برای تاخت و تاز نیروهای سیاسی وابسته به اشغالگر فراهم شود. نیرویی که برای تامین منافعش می آید حتی دولت جدید مطیع اوامرش را _ که اکنون در حال آموزش و سازماندهی آن است _ را هم با خودش خواهد آورد.

البته من به خوبی از سختی و بزرگی کار و کمبود نیروها آگاه هستم اما این تنها راه ممکن برای نجات جامعه است. بگذارید به صریحترین زبان ممکن نظر خودم را اعلام می کنم. گروه هایی که منافعشان با وقوع این جنگ ویرانگر گره خورده است (خواه روشن و آشکار از آن

دفاع کنند و خواه در خفا آرزوی آن را در سر بپروارند (تکلیفشان روشن است . کسانی هم که در حالت انتظار به سر می برند و در وضعیت فعلی سرگردان شده اند هم تکلیفشان را زمان روشن خواهد کرد . سخن من در اینجا دقیقاً با کسانی است که با هر مرام و مسلکی به مخالفت با جنگ و جنگ طلبی (چه داخلی و چه خارجی) می پردازند. باید بدانیم که دنیای واقعی تنها با واقعیات عینی و نیروهای مادی است که تغییر می کند. منافع مادی ای که اینگونه احتمال این جنگ ویرانگر را قوت بخشیده است بسیار بزرگتر از آن است که با زبان و کاغذ و ژست صلح طلبی و انسان دوستی بتوان در خواست کسانی که خواهان آن هستند تغییری ایجاد کرد. هر حرکتی برای جلوگیری از وقوع این احتمال قوی باید در چهارچوب یک برنامه ی مشخص که منجر به حضور مردم برای تعیین سرنوشتشان شود ، انجام پذیرد. من متاسفم از اینکه می بینم عده ای با خیال خوش نشسته اند و گرچه بر زیانتشان اورد صلح و صلح طلبی جاری است در دل منتظر روزی هستند تا با در هم کوبیده شدن این رژیم _ با برقراری آنچه که آنان « استقرار فضای نیمه دموکراتیک » می نامند _ به تاسیس حزب گروه و یا روزنامه ای مشغول شوند و تحول اجتماعی مد نظر خود را از دل یک حکومت موقت تحت نظر اشغالگر بیرون بکشند. زهی خیال خام . سرمایه داری افسار گسیخته و گرسنه ی امروز دنیا هرگز برای آزادی کسی از آسوی دنیا به سوی دیگرش لشکر کشی نمی کند. اگر روزی با انتقال ثروتهای مادی و انسانی کشورهای نظیر هند و کشورهای جنوب شرق آسیا و دیگر مستعمرات سابق در مقاطع زمانی مختلف ، رفاه نسبی در کشورهای استعمارگر برقرار بود و از این کشورها نسخه ی لیبرالیسم برای دنیا تجویز می شد اکنون کشورهای چین ، هند ، مالزی ، سنگاپور و ... خودشان به دنبال سهم بیشتر در جایگاه نظام جهانی کنونی هستند. دنیای سرمایه داری فقط با یک قانون اداره می شود که این قانون «سود بیشتر» است. سود بیشتر نه از آسمان نازل می شود و نه خود به خود به وجود می آید. سود بیشتر یا با ایجاد بازار جدید حاصل می شود و یا با منابع اولیه و نیروی انسانی ارزانتر.

با فروپاشی « سرمایه داری دولتی شوروی «دیگر دلیلی نداشت که نظام سرمایه داری جهانی مجبور شود برای « ترس ، رقابت و ... » به تنوری « دولت رفاه » پایبند بماند. از دستمزدها و خدمات اجتماعی تا جایی که توانستند تراشیدند و بر مالیتها هر آنچه که زورشان رسید، افزودند. مردم اروپا و آمریکا دیگر به هیچ وجه شرایط کاری سخت تر از این را تحمل نمی کنند. ابتدا کارهایی که در این کشورها « کارهای کثیف» نامیده می شد بر دوش مهاجران (قانونی و غیر قانونی) گذاشته شد. بعد کارهای سخت تر ، بعد کارهای بدنی و اکنون کار بجایی رسیده است که در فرانسه همین مهاجران یقه ی دولت را چسبیده اند ، در کشوری مثل آلمان به زودی شاهد یک مشکل نژادی خواهیم بود و در انگلیس پزشکیانی که از سراسر دنیا از جمله کشورهای عربی و مسلمان برای کار دستچین شده اند و تابعیت انگلیس را دارند سر از دامان القاعده در آورده اند و...

شاید اکنون زمان مناسبی برای طرح این ادعا نیست اما من فکر می کنم که نظام سرمایه داری جهانی فقط دارد وقت کثیفی می کند و بر بحران حیاتی خود سرپوش می گذارد. دقیقاً به همین دلیل است که در قلب بالکان ، یوگوسلاوی در هم کوبیده می شود و با نفوذ ناتو به اروپای شرقی حلقه ی محاصره ی روسیه ی جاه طلب تنگتر و تنگتر می شود. دقیقاً به همین دلیل است که در همسایگی دو قدرت اتمی جدید (هند و پاکستان) و زیر گوش ایران بنیادگرا ، افغانستان اشغال می شود. دقیقاً به همین علت است که برای ایجاد یک خاورمیانه ی جدید و تصاحب چاه های نفت عراق ، برای این کشور دکوراسی تجویز و صادر می شود. و دقیقاً به همین علت است که ایران دیر یا زود به دلیل حماقت و صد البته منافع جنگ طلبان داخلی به راحتی لقمه ی این نظام بیمار می شود.

آنچه که اکنون همچون نظامی فولادین و ماندگار به چشم می آید در باطن از بیماری شدیدی رنج می برد. سرمایه داری جهانی که روزگاری با تز « پایان تاریخ » جاویدانی خویش را اعلام می کرد اکنون از اینکه می داند مجبور است به « پایان تاریخش » فکر کند به خود می پیچد. آیا فکر می کنید سرنوشت هفتاد میلیون ایرانی در قبال سرنوشت این نظام جهانی اهمیتی دارد؟ هرگز. در دنیای کنونی چیزی بی ارزشتر از جان انسانها وجود ندارد.

افرادی هستند که بسیار مسلط تر و دقیق تر از من توانایی باز کردن این مسئله را دارند. اما بد نیست اشاره ای کنم به حرکت انتحاری نظام سرمایه داری جهانی در رابطه با کشاورزی!
سرمایه داری فقط به دنبال یک چیز است و آن هم سود بیشتر است اما بعد از بن بست در صنعت ، افزایش رقبا و اشباع بازارهای صنعتی، دیگر سود مورد نظر صاحبان سرمایه تامین نمی شد بنابراین در نشست سازمان تجارت جهانی و گروه 8 تصمیم گرفته شد به کشاورزی صنعتی پرداخته شود و تمام یارانه های دولتها به این بخش قطع شود. بنا بر اعلام سازمان ملل متحد بیش از نیمی از جمعیت جهان همچنان با کشاورزی سنتی امرار معاش می کنند. سرمایه می خواهد سود مورد نظر خود را با ورود همه جانبه به کشاورزی تامین و تکمیل کند و این به معنی در افتادن مستقیم با بیش از نیمی از جمعیت دنیاست. مقدار محصول در یک کشاورزی صنعتی از یک واحد فرضی چندین برابر محصول کشاورزی سنتی در همان مقیاس فرضی است. کشاورزی صنعتی فقط در زمینهای وسیع قابل پیاده شدن است و این بدان معناست که باید مالکیت زمینهای کوچک از بین برود. کشاورزی صنعتی در مدتی کوتاه نفس کشاورزی سنتی را خواهد گرفت و زندگی کشاورزان را نابود خواهد کرد. باید دید در آینده سرمایه داری چطور می خواهد با بحرانی که خودش در حال به وجود آوردن آن است دست و پنجه نرم کند. تا به حال در هیچ دوره ای از تاریخ بشر ، نیمی از جمعیت جهان گرسنه نبوده اند اما برای آنکه سرمایه داری مدتی بتواند بیکه تازی کند چاره ای جز رفتن به سمت و سوی یک بحران درونی ندارد. اینها را گفتیم تا بگویم کسانی که خواب آزادی دیده اند از خواب خوش خود بیدار شوند. یا مردم را آگاه می کنیم و یا نیروی آنان معادلات فعلی را بر هم می زنیم و یا اینکه خود قربانی این بازی خواهیم بود. البته می توان از میدان جنگ بیرون رفت و عاقبت طلبید و بعدها برای کشتگان مرثیه خواند و یادمان برقرار کرد اما کسانی که می روند همانقدر دستا نشان به خون مردمان بیگناه آغشته است که دستان یک جنایتکار جنگی یا یک دیکتاتور خود کامة.

سوال : آیا فعالیت حزبی را توصیه می کنی؟ به نظر تو چه پارامترهایی برای انتخاب یک حزب کمونیستی وجود دارد؟
عابد : در حال حاضر بزرگترین دغدغه ی من به عنوان کسی که خود را یک مارکسیست _ لنینیست می داند ایجاد یک حزب پیشرو انقلابی برای سازماندهی گسترده ی نیروهای چپ است. من مطمئن هستم که شما دقیقاً متوجه ی منظور من از بکار بردن کلمه ی حزب هستید. ما نیازمند یک حزب قوی با ماهیت کاملاً سوسیالیستی هستیم. حزبی که بتواند چشم انداز فعالیت چپ را در کوتاه مدت ، میان مدت و بلند مدت ترسیم کند و در کوتاه مدت با پرورش فکری و آموزشیهای حزبی کارگران آنها را تبدیل به کادرهای اصلی حزب کند. ما به شدت باید از تفرقه و رقابت در میان نیروهای کمونیست اجتناب کنیم. اختلاف سلیقه می تواند در قالب فراکسیون های داخلی حزب وجود داشته باشد. از عنوان بندیهای بی مورد در این حزب پیشرو باید پرهیز شود. سادگی در عین قدرت و کارایی . ما در حال حاضر به دسته ها ، محافل و گروه ها ی زیادی در خارج از کشور مواجه هستیم که ناگفته پیداست این تعدد ، نشان دهنده ی ناکارآمدی است. تعداد زیادی از این محافل و گروه ها ، متشکل از معدود اعضای باقیمانده ی گروه های چریکی گذشته هستند که اکنون در تبعید به سر می برند. من معتقد به حزبیت هستم اما به صراحت اعلام می کنم که هیچ یک از گروه های خارج از ایران از نظر تشکیلات در حد و اندازه ای نیستند که بتوانند از داخل ایران عضوگیری کنند ضمن اینکه تعدادی از اینها اصولاً ماهیت سوسیالیستی ندارند . « خوشبختانه » کم کم این محافل در حال از هم پاشیدگی هستند و کسانی که نه از مارکسیسم درک درستی داشتند و نه از لنینیسم رسماً با توجه به شرایط جدیدشان از « اتهام مارکسیست بودن » اعلام برائت کرده اند. گرچه شاید جایش اینجا نباشد ولی از این فرصت استفاده می کنم و گرمترین دروهای خود را خدمت جناب آقای فرخ نگهدار پیشکش می کنم .ای کاش امثال آقای نگهدار هم به اندازه ی ایشان جسارت و شجاعت داشتند و حرف دلشان را می زدند و فضا را روشن می کردند .

از حرف اصلی دور نشویم. به عقیده ی من در داخل یا خارج ایران بودن نه فضیلتی است و نه نقصی. تاریخ مبارزان کمونیست پر است از اعجوبه هایی که حتی تبعید هم میزان تاثیر و نفوذ آنان را در جامعه کم نکرده است. اصلاً این یکی از محاسن وجود یک حزب پیشرو طبقه ی کارگر (تاکید می کنم که این ترکیب تنها یک اسم نیست) یکی همین است که ارتباط اعضایی از خود را که ناچار به خروج از کشور می

به خیانتان که کار می کنید؟
احمقها تاریخ در خیابانها رقم خورد .»

**نکاتی رابطه با درج مصاحبه عابد توانچه در نشریه راه کارگر.
(مورخ پانزدهم آبان 1386 - ششم نوامبر 12007)**

ابتدا یادآوری می‌شود که هم زمان با درج این مصاحبه در نشریه راه کارگر، هشداری نیز ارائه شده بود.

پس از درج این مصاحبه در نشریه راه کارگر، برخی از رفقا نظراتی در این رابطه به "نشریه راه کارگر" ارسال نمودند که مکمل هشدار قبلی و سیاست های کلی نشریه میباشند. لذا آن نظرات، به اطلاع شما نیز میرسد.

با آرزوی توجه بیش از پیش همه مبارزان راه رهایی مزد و حقوق بگیران به مقوله پر اهمیت " تلیف میارزه علنی و مخفی " و به امید پیمودن این راه با قدمهای سنجیده، تا سرنگونی جمهوری اسلامی، پیروزی " جنبش مستقل اکثریت عظیم، برای اکثریت عظیم " و خود حکومتی مردم و فرمانروایی اکثریت استعمار شده بر اقلیت بهره کش درایران.

مسئول نشریه راه کارگر: منصور نجفی
خلاصه ای از نظرات ارائه شده عبارت است از :

" فکر می کنم عابد توانچه نیازی به طرح مسأله مبارزه مسلحانه نداشت. نه این که نظرش را از لحاظ اصولی غلط بدانم ، بلکه فکر می کنم ما حالا در دوره (به قول لنین) تدارک فنی یا حتی سیاسی قیام نیستیم. وقتی چنین دوره ای برسد مسلماً در باره آن نه تنها صحبت ، بلکه فعالانه باید تبلیغ کرد. ما در لیه یک پرتگاه هستیم ، اگر امریکا به طور مستقیم یا غیر مستقیم جنگی را علیه جمهوری اسلامی راه بیندازد (چیزی که یک احتمال واقعی است و همه دنیا در باره آن دارد صحبت می کند) رژیم دست بازی برای کشتار فعالان سیاسی مخالف خواهد داشت.

مشابه آن چه مثلاً ژنرال تیگا خان در جریان جدایی بنگلادش از پاکستان راه انداخت. البته برای این کار لازم نیست آنها فقط با خطر مبارزه مسلحانه مقابله کنند ، حتی رهبران اتحادیه های کارگری را هم ، در صورتی که نیرویی و اقی پشت سرشان باشد ، می توانند درو کنند. با توجه به این حقیقت ، به نظر من فعالان کمونیست و کارگری داخل حد المقذور نباید حساسیت نهادهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم را به طرف خود جلب کنند. فعلاً احتیاجی نیست که یک فرد توانایی مانند عابد توانچه اعلام کند که تحت شرایطی مبارزه مسلحانه را هم لازم می داند. بدون این حرف هم او می تواند در فهرست جوخه های مرگ احتمالی باشد ، ولی با این حرف کار آنها را تسهیل می کند. و به این دلیل به نظر من ، مصاحبه او یک بیانیته خوبی برای سرمشق قرار گرفتن نیست."

" من مضمون نظرات او را نادرست نمی دانم ، بلکه زمان را برای پرداختن به مسأله مبارزه مسلحانه مناسب نمی دانم."

"مسلّم است که ما باید با درج نظرات فعالان داخل در نشریه و سایت راه کارگر و با مطرح کردن آنها از هر طریق ممکن ، از آنها حمایت کنیم."

وقتی آنها مستقل از ما و بدون ارتباط با رسانه های ما مطلبی را مطرح می کنند ، هر چند هم که ماجراجویانه باشد ، تیری را رها کرده اند که باز گرداندن آن به کمان امکان ناپذیر است. و من فکر می کنم درج مطلب از فعالان داخل آنها را به خطر نمی اندازد ، بلکه بر عکس ، درج نکردن مطالب آنها که در جاهای دیگر انتشار یافته اند ، برد صدای آنها را محدودتر می سازد.

سازمان ما باید به همه این مبارزان طبقه کارگر تربیون بدهد و گرئه نمی تواند بگوید که راه کارگر است. و این نیز بدیهی است که وقتی خودمان با آنها در رسانه هایمان تماس داریم ، سعی کنیم با احساس مسؤولیت برخورد کنیم."

« مثلاً وقتیکه با یکی از آنها مصاحبه میشود، باید امنیت آنها به مخاطره نیفتد و همیشه با احساس مسؤولیت همراه باشد. امری که توجه به آن، احترام به سازمان ما را در بین مبارزان در داخل کشور افزایش داده است.»

شوند حفظ کرده و همچنان به بهترین وجه ممکن از نیروی آنان در جهت آرمانهای سوسیالیستی خود استفاده می کند. اما مسئله مهم ، ارتباط مستقیم با طبقه ی کارگر و مردم در ایران و سازماندهی آنان است. تجربیات تاریخی نشان می دهد که همیشه بدنه ی اصلی حزب در داخل کشورها بوده است ولی در مورد گروه های مورد بحث کاملاً وضعیت بر عکس است. به هر حال وقتی من از لزوم ایجاد یک حزب صحبت می کنم از یک نیاز واقعی و ریشه ای صحبت می کنم نه یک کاریکاتور یا مدل کوچک از یک پدیده ی مشخص. مسلماً قرار نیست این حزب از آسمان برای چپ به زمین بیافتد. این خود ما هستیم که باید این حزب را تشکیل دهیم. بزرگ و کوچک همه در کنار هم. تولد این حزب نیازمند هم اندیشی های بی وقفه ، فعالیتها ی وسیع و کمونیستهای خستگی ناپذیر است و صد البته باید منتظر هزینه های سنگین آن بود.

من و رفقای من تا به حال بارها و بارها به سراغ باتجربه ها رفته ایم به آنها پیشنهاداتی داده ایم اما همیشه به جای همکاری و همدلی با یاس ، نا امیدی، بهانه و ترس رو به رو شده ایم. عده ای که کلا از مرحله پرت شده اند و عده ای که بهتر از خود ما به ضرورت یک انسجام و سازماندهی وافق هستند طوری صحبت می کنند که گویی قرار است این حزب در جعبه ای به آن هدیه داده شود. حتی کسانی که جای گلوله بر بدن دارند و با اوین و قزل قلعه و ... آشنای چند ساله هستند مدام حرف هزینه ها را پیش می کشند. آیا واقعا توقع دارید بدون پرداخت هزینه ای تحویلی هر چند کوچک در این کشور استبداد زده ایجاد شود؟ مردم سینه ی خود را برای کسانی که در کنجهای امن لم داده اند و ادعاهایشان گوش فلک را کر کرده است سپر نخواهند کرد. واقعا آیا به جز سردرگمی، ترس،انتظار ، ادعا و شعار دادن چیزی دیگری در عرصه ی سیاست دیده می شود؟ مگر افراد صرفاً به خاطر نامشان یا اینکه در گذشته کاری کرده اند و حرفی زده اند گاه و بی گاه بازجونی و بازداشت نمی شوند؟ مگر نمی بینید که به خاطر هیچ و پوچ در حال هزینه دادن هستیم پس چه بهتر که برای هزینه هایی که می پردازیم دلایل بهتر و ارزشمندتری داشته باشیم؟ دنیای واقعی چیزی متفاوت تر از دنیای مجازیست پس باید از درون پستهای وبلاگ و ستونهای مقالات سایتها بیرون آمد. از پشت نامها و خطکشهای شخصی باید خارج شد. هدف ما روشن است. ابزار رسیدن به هدف هم مشخص است. آیا منتظر چیزی هستید؟ قالبهای کهنه باید شکسته شود و ما حتی اگر از هر دو سو مورد تهاجم واقع شویم کار خود را شروع خواهیم کرد. ما هویت علنی و انسجام عینی جریان چپ در ایران را می خواهیم و باکی نداریم که در بازجونیها و بازداشتها از خود به عنوان « مارکسیست _ لنینیست » دفاع کنیم. وقتی برای تردید و انتظار باقی نمانده است.

سنوال : رفیق ، ضمن تشکر از همراهیت در پایان اگر صحبتی به عنوان حسن ختام داری ، بگو.

عابد : آگاهی آگاهان بی عمل در جمع نا آگاهان تبدیل به یاس ، ناامیدی و انحراف می شود. هر تحول اجتماعی و سیاسی بدون آنکه تک تک عمل کنندگان و حمایت کنندگان ، آگاهی لازم را داشته باشند به فاجعه ختم خواهد شد.

به قول رفیق جانبایخته مسعود احمدزاده :

«این حکم اساساً درست است که هرگاه آگاهی انقلابی، توده ها را فراگیرد، بر زمینه شرایط مادی توده ها، به یک نیروی مادی عظیم تبدیل خواهد شد، تنها نیروی که قادر است جامعه را دگرگون کند. اما مسئله همیشه این بوده که این آگاهی چگونه باید به میان توده برده شود، چه سازمانها و وسائلی باید این آگاهی را به میان توده ها ببرند، و از طریق کدام اشکال سازمانی، و اتخاذ چه شیوه هایی از مبارزه می توان انرژی انقلابی توده ها را، در مسیر درست، در مسیری که به پیروزی انقلاب، به سرنگونی ارتجاع، به تصرف قدرت سیاسی منجر می شود، انداخت و هدایت کرد؟

به نظر من هر کس که ادعای حرکت در راه ایجاد یک جامعه ی انسانی سوسیالیستی دارد باید در جهت تحقق ایدئولوژی سوسیالیستی خود گام بردارد. نه قلم به تنهایی راه به جانی می برد و نه اسلحه. تنها سلاح کارا تیغ بران آگاهی گسترده ی طبقاتی در میان مخاطبان ماست که نیروی آن به هیچ طریق، قابل مهار توسط هیچ نیروی مادی مخالفی نیست .

بنا بر این به قول رفیق کاوه:

« ای کسانی که در کنجهای امن سر در کتابهاتان فرو برده اید!

* دیدگاه *

1917: نقش زنان در انقلاب روسیه

برگردان: نادر ساده



نود سال پیش، زنان کارگری پتروگراد در منطقه ی "وایبورگ" با شعار "نان برای همه" کارخانه ها را ترک کرده به خیابانها سرریز شدند. 5 روز بعد، قیام کارگران و سربازان روسیه، دستگاه تزار را به زانو در آورد. بدین سان، شورانگیزی انقلاب فوریه با شادمانی زنان کارگری روسیه در آستانه ی روز جهانی زن آمیخته گشت. روز جهانی زن از سوی زنان سوسیالیست و فعالین جنبش زنان عضو بین الملل دوم بعنوان روز تعطیل رسمی برای زنان کارگر در سطح جهان پذیرفته شده بود.

کلازنتکین در گردهمایی بین المللی زنان (1910) پیشنهاد داد که روزی نظیر اول ماه مه برای زنان کارگر اعلام گردد و توافق شده بود این روز 8 مارس باشد، چرا که یک روز فراموش ناشدنی و تداعی تظاهرات زنان کارگر بر علیه شرایط اسفبار کار در کارخانه های سوزن سازی نیویورک بود.

بالاخره در روسیه روز زنان برسمیت شناخته شد و مطابق تقویم قبل از انقلاب روسیه این روز برابر با 23 فوریه بود.

یک هفته قبل از 23 فوریه بلشویک ها کوشیدند در ارگان خود "پراودا" بمناسبت بزرگداشت روز جهانی زن ویژه نامه ای منتشر نمایند و در مقالاتی روی مسائل زنان تمرکز کنند.

این مقالات منتشره، شرایط واقعی زندگی زنان کارگر را تشریح و بر ضرورت تشکیل زنان کارگر در سازمانهای انقلابی طبقه کارگر تاکید می کرد. استقبال زنان کارگر از مقالات "پراودا" بدی بود که بعداً تحریریه را با کمبود جا در ستون های روزنامه برای انعکاس نظر خواننده گان مواجه ساخت.

ساموایلووا، لنین و کروپسکیا بلشویست های تبعیدی، تصمیم به انتشار نشریه زنان گرفتند. "اینسا آمدن" یکی از بلشویک هایی که مطالعات زنان را پیگیری می کرد ولی دستگیر شده بود و پس از فرار به تبعید گریخت، برای تحقق چنین ایده ای کمک های موثری کرد. همچنین با تلاش کروپسکیا، کمیته مرکزی بلشویکها نیز با انتشار نشریه "رابوتزینا" (زن کارگر) همزمان با روز جهانی زن در 1914 موافقت نمود.

این فعالیت ها از سوی بلشویکها پاسخی به نیازهای مبارزه ی رو به رشد رادیکال و پیشگام بین سالهای 1912 تا 1914 بود. بنابر دلایل اجتماعی - طبقاتی وزن زنان بعنوان یک نیروی موثر در جنبش طبقه ی کارگری روسیه افزایش یافته بود. اصولاً بعد از 1905 کارفرمایان از بخشهای مختلف صنعت، زنان را به کار می گماردند. در سال 1907 یکی از یادوهای مدیریت کارخانه ای علت افزایش اشتغال زنان را تشریح کرد:

" علت این است که زنان با جدیت و وسواس کار می کنند. از مصرف الکل و دخانیات پرهیزی کنند، سربراه و فرمانبرند و از نقطه نظر حقوقی انتظارات عاقلانه دارند"

در سال 1914 زنان 25 درصد کارگران صنعتی را در روسیه تشکیل می دادند و گرایش دانمی رادیکالیسم در بین آنان رو به رشد بود. به همین دلیل زنان کارگر بیش از گذشته مورد توجه گروههای سیاسی قرار می گرفتند. فیمینست های بورژوا؛ بلشویک ها و منشویک ها در این مرحله بیش از پیش هرکدام به سهم خود تلاش می کردند که زنان را سازمان دهند.

نشریه سوسیالیستی "زن کارگر" در محافل متعدد زنانه مطالعه می شد و گروههایی از زنان حول این نشریه متشکل می شدند و برخی نیز به تشکیلات حزبی می پیوستند. 1914 با آغاز جنگ، انتشار نشریه "زن

کارگر" متوقف گردید اما دستاورد این نشریه، زمینه ی فعالیت بلشویکها در بین زنان کارگر را بیش از پیش مهیا کرده بود.

بسیج سربازان و تمرکز تولید حول نیازهای جنگ به وخامت وحشتناک شرایط زندگی طبقه کارگر منجر گردید. در آوریل 1915 نارامی هایی رخ داد و زنان "نان" را طلب می کردند. "شعار نان می خواهیم" مطالبه ی اساسی و در برگیرنده نیازهای معیشتی توده های وسیع دهقانان، کارگران روستایی و شهری بود که در اثر جنگ و قحطی به مطالبه ی فوری عموم مبدل شده بود. این نارامی ها ی بشکل پراکنده تا 1917 دوام آورد.

تاثیر جنگ بر زندگی زنان کارگر و خامت بار بود و همین موقعیت اجتماعی و اقتصادی بستری بود که نقش زنان در انقلاب نوامبر 1917 را رقم می زد. در فاصله سالهای 1914 تا 1917 تعداد زنان کارگر و به فزونی گذارد. علت اصلی این بود که با بسیج جنگی مردان بیشماری در جبهه ها بودند.

درصد زنان کارگر در مجموع از 26.6 درصد به 43.2 درصد افزایش یافت. این رقم بازتاب شکل گیری لایه ی جدیدی از کارگران زن در طبقه کارگر شهری بود.

در پتروگراد تعداد زنان کارگر شاغل در فابریک ها دو برابر شد و تعداد آنها از 68 هزار نفر به 129 هزار نفر افزایش یافت. 10 هزار نفر کارگر زن شاغل در یک کارخانه کمتر از سه سال سابقه ی کار داشتند. تعداد بیشماری از مردان، پسران و برادران این زنان در جبهه ها بودند. زنان بایستی برای دریافت مقدار ناچیز آذوقه ی جیره بندی شده ساعتها در صف می ایستادند و گاهی حتی قوت لایموت هم عایدشان نمی شد و کودکانشان در کام گرسنگی پرپر می زدند. مزد زنان کارگر نیمی از مزد مردان کارگر بود و آنان در صنایع نساجی و صنعت شیمی با ساعات کار طولانی تر و شرایط تحقیر آمیز تر مجبور به کار بودند.

بعلاوه زنان در چنین محیط کاری همواره از مزاحمت های جنسی همکاران و سرکارگران مرد در امان نبودند. حذت ستم بر زنان کارگر روس می رفت که آنان را با خشمی فروخورده به طغیان سوق دهد. همچنان اعتصابات با مطالبات اقتصادی رخ می داد و از 1916 اعتصابات بیشتر در صنایع سنگین نظیر صنعت پولاد متمرکز بود؛ جایی که نقش مردان کارگر و مطالبات سیاسی در این اعتصابات چشمگیر بود. این واقعیت ترجمان سنت طولانی غالب در سازماندهی در سطح جنبش کارگری از سوی سازمانگران بلشویک و منشویک و نقش برجسته ی رفقای مرد بود.

مبارزه طبقاتی در روسیه از فوریه 1917 شدت گرفت و با وجودیکه از آنویه و فوریه در پتروگراد اعتصابات زیادی رخ داد، هیچکدام اما نتوانستند کلیت جامعه ی شهری را متاثر نمایند، اما این زنان بودند که در تدارک روز جهانی زن گامی بلند برداشتند و فراخوان اعتصاب دادند. در تدارک روز زن، بلشویکها و منشویکها و گروه هوادار تروتسکی همراهی کرده و نیز جلسات سیاسی - تبلیغی برگزار کردند.

روز 20 فوریه در منطقه ی وایبورگ - پتروگراد، تعدادی از زنان کارگر فراخوان اعتصاب دادند. سازمانهای چپ و سوسیالیست اما استدلال می کردند که بدلیل کمبود تدارکات یا فقدان تماس لازم با سربازان، کل آحاد طبقه آماده گی پیوستن به اعتصاب را ندارند. در همین رابطه "کایوروف" یکی از رهبران محلی بلشویک یکشب قبل قراری با نماینده ی زنان کارگر اجرا کرد و از آنان خواست:

" طبق دستورات تشکیلاتی اقدام کنند "

اینگونه امر ونهی بیان این واقعیت بود که آنروزها روحیه ی زنان کارگر دستکم گرفته می شد و همچنین آنگونه که برخی از بلشویکها تصویری کردند نفوذ و تاثیر رهبران سیاسی برجسته زنان فقط ناشی از کمبود و نارسایی های تدارکات نبود.

صبح روز 23 فوریه، گردهمایی های غیرقانونی در کارخانه های ریسنده گی وایبورگ حول مسئله جنگ، گرانی و موقعیت زنان کارگر برگزار شد. در این تجمعات کاملاً آشکار بود که کاسه های صبر لبریز شده و خشم در حال فوران است. حاضرین یکی بعد از دیگری رای به اعتصاب دادند و با اعلام اعتصاب، هزاران نفر به خیابانها سرریز شدند و فعالین کارگری به هرکارگاه و کارخانه می رسیدند زنان و مردان کارگر را فرا می خواندند بدانها بپیوندند. حلقه های این اعتصاب مثل رشته ای زنجیر درهم می تنید و شکل موثری در بسیج توده ای بود.

از ساعت 10 صبح 27 هزار کارگر وارد اعتصاب شدند و از سر ظهر 50 هزار نفر از 21 فابریک وارد اعتصاب شده بودند.

گزارشات متعددی حاکی از این است که این زنان بودند که از کارگاهی به کارگاه دیگر سرمی کشیدند، درب ها را می کوبیدند و با گلوله برفی

پنجره ها را هدف می گرفتند تا کارگران را از پشت ماشین ها به بیرون بکشاند. گاهی کارگاه و کارخانه ای که عکس العمل فوری نسبت به وقوع اعتصاب و درخواست اعتصابیون از خود نشان نمی دادند ، پسویشان سنگ و پاره آهن نیز پرتاب می شد. در غروب، منطقه ی وایبورگ - پتروگراد شاهد اعتصاب 59 هزار کارگرم از زن و مرد بود . جمعیتی که 61 درصد کل کارگران منطقه را تشکیل می داد. اگرچه، نیروی پایه ای بلشویک ها نقش تعیین کننده ای در سازماندهی اعتصاب بر عهده داشتند اما مسئولین حزبی نسبت بدان مردد بودند . "کایوروف" از رهبران محلی بلشویک بعدا نوشت :

" برای من غیره منظره وحشی خشم اوربود. خیراعتصاب در تعدادی از کارخانه های ریسندگی رسید و تعدادی از نمایندگان کارگران زن هم اعلام کردند به اعتصاب پیوسته اند. من بشدت از رفتارشان عصبانی شدم. بویژه وقتی شاهد بودم تصمیم مخفی حزب را زیرپا گذاشته و همچنین بدلیل اینکه این عده از رفقای زن هم به اعتصاب پیوسته بودند در حالیکه یک شب قبل از آنان خواهش کردم آرام باشند و انضباط حزبی را رعایت کنند."

با وجود اینگونه رفتارخشم آگین، رهبران بلشویک اما بحدی بالغ بودند که بر احساسات لحظه ای غلبه کنند و شرایط آماده ای که شانس آنان را بالا می برد مورد بهره برداری قرار ندهند بالاخره آنان نیز با اعتصاب همراهی کردند و قادر شدند، رهبری سیاسی را تامین کرده و با شعار " مرگ بر استبداد مطلقه ، مرگ بر جنگ ، نان می خواهیم " به اعتصاب جهت سیاسی دادند.

در مناطق دیگر شهر، اعتصاب با شدت کمتری جریان داشت اما روحیه ی مبارزاتی بالا همه جا حاکم بود. درکل پتروگراد 20- 30 درصد کل کارگران زن و مرد از 80 کارگاه و کارخانه در اعتصاب بودند .

تظاهرکننده گان منطقه ی وایبورگ مصمم بودند بسمت مراکز دولتی واقع در پتروگراد حرکت کنند، اما پلیس تزاری راه باریکه ای را بر روی پل بر آنان بست . کشمکش در گرفت تظاهرکننده گان تلاش می کردند به هر نحو ممکن به آن سوی آب برسند و از سد پلیس عبور نمایند، پلیس اما موفق گردید هر چند با زحمت زیاد جلویشان را بگیرد. یک گزارش پلیس حکایت می کند:

"حدود ساعت 4 و نیم بعد از ظهر، تعداد 1000 نفر که اکثر آنها زنان و جوانان بودند از سمت خیابان میخائیلوفسکا به " پل کازان " رسیدند. آنان شعار می دادند و فریاد می زدند " نان می خواهیم !"

ترکیب این تظاهرات محدود به اعتصابیون نبود. زنانی که بر علیه گرسنگی شوریده بودند نیز بدان پیوسته بودند. یکی از کارمندان دود دولت وقتی از یک نانوانی بیرون آمده بود تا اعلام کند " نان تمام شده است " چنین تعریف می کرد:

" من هنوز چیزی نگفته بودم که جمعیت به پنجره ها هجوم آورده، وارد نانوانی شدند همه چیز، هر چیز که می دیدند را درهم شکسته، خرد می کردند "

چنین مواردی از شورش ازسریاس در همه جا به چشم می خورد . بلشویک ها اما با شورش کور مخالف بودند و تلاش می کردند اعتراضات سمت و سوی مشخص داشته باشد. آنان گردهمایی های سیاسی سازماندهی می کردند و دراعتصاب سه روزه در تبلیغات خود سربازان را خطاب قرار می دادند . در روزهای دیگر به تعداد اعتصابیون افزوده شد. رژیم تزاری سربازان و قوای پیاده اش را گسیل کرد تا تظاهرکننده گان را بهروسویه ممکن سرکوب نمایند.

موج انقلابی اما دیگر فروکش نمی کرد، بویژه آنگاه که انقلاب توانسته بود سربازان را به همراهی کساندو قوای ارتش به قیام کننده گان می پیوستند. در 27 فوریه بسیاری سربازان به صف تظاهرات کنندگان پیوسته بودند و کارگران مسلح شده و در دسته های میلشیا سازمان یافته بودند . در اینجا نیز زنان کارگرنفخ تعیین کننده ای در ایجاد تزلزل میان ارتشیان بر عهده داشتند .

تروتسکی گزارش می دهد:

" زنان کارگر نقش تعیین کننده ای در تنظیم رابطه میان کارگران و سربازان ایفاء نمودند. زنان شجاعانه تر از مردان به سوی قوای مستقر ارتش می رفتند، سربازان را جمع می کردند و قسم شان می دادند و می گفتند، " سر نیزه هایتان را بیاندازید ، بما ببیونید."

سربازان شرمزده و نگران نگاه می کردند ؛ این پا آن پا می کردند . یکی از آنها قبل از دیگران اسلحه اش را می گذاشت و دیگران از پس وی سلاح هارا پایین می آوردند. نظامیان سست می شدند . بدین ترتیب این سد نیز فرو ریخت و غرش شادمانه ی " هورا هورا " به هوا می رفت

. حلقه ی سربازان بود که وارد بحث و جنل روز انقلاب شده بودند و با جلب حمایت سربازان، انقلاب یک گام جدید به پیش برداشت "

با توسعه و رشد انقلاب و بناچار چشم پوشی تزار از جمال و جبروت سلطنت مرحله ی جدیدی برای کارگران روس گشایش یافت. دولت موقت که از انقلاب فوریه برآمد، سیاست مداران بورژوا را در خود گرفته بود و در یک وضعیت ناپایدار و نامتعال بود. همزمان نیز شوراهای کارگران و سربازان تشکیل شده بود . در کارخانه ها کمیته های کارخانه یکی پس از دیگری قد علم می کردند و کنترل دستمزدها و شرایط کار را بر عهده داشتند و هنوز

پیشگام مسلح کارگری مجبور بود با گروههای مسلح ناتوان و سلخته ی حامی رژیم درگیر باشد .

زنان کارگرا با قطعیت تمام توانستند مطالبه ی 8 ساعت کارروانه را تثبیت نمایند . آنان برای پرداخت مزد کافی تلاش می کردند و همزمان از حقوق سیاسی برابر، منجمله حق رای همگانی دفاع می کردند.

حتی بر علیه دولت موقت اعتصاب زنان کارگرا 3 هزارا اعتصابی در لیباسشویی اتفاق افتاد که برای 8 ساعت کارروانه، مزد کافی برابر با هزینه های زندگی و عمومی کردن لباس شویی ها مبارزه می کردند. این اعتصاب 6 هفته به طول انجامیدو الکساندر کونتای از طرف بلشویک ها ماموریت داشت تا در بین اعتصابیون حضور یافته و با زنان کارگرفعالیت تنگاتنگ نماید.

بلشویکها بسرعت نسبت به مبارزه جویی زنان در 1917 واکنش نشان داده و دفتر زنان را تحت مسنولیت "ورا زلو تسکایا " تاسیس نمودند.

همین سبب انتشار مجدد نشریه ی " زن کارگر " گردید و این وظیفه ی خود را تمرکز روی فعالیت زنان کارگرا در کارخانه ها، همسر سربازان و سازماندهی تظاهرات ضد جنگ بر شمرده.

خلاصه اینکه نقش زنان در انقلاب 1917 پراهمیت بود و آموزش زیادی برای رهبران انقلاب به ارمغان آوردند.

خودانگیخته گی زنان کارگر اما نشان داد که آنان الزاما و همواره در لایه ی پیشگام انقلاب جای نداشتند. با وجودیکه آنها اعتصاب می کردند، تظاهرات بر پا می کردند و بدلیل ستم شدیدی که بر آنها می رفت دست به شورش می زدند. با همه ی این احوال بی تجربه گی آنان در فعالیت های سندیکایی مشهود بود. همین ناشی از این واقعیت بود که شرایط نابرابری که زنان مجبور بودند در خانواده و جامعه متحمل باشند و آسیب های وارده بر آنان باعث می گردید که قادر نباشند همپای مردان در امور سازماندهی جنبش کارگری نقشی برابریا مردان بر عهده داشته باشند .

وگرنه، ماههای نخستین انقلاب نشان داد، زنان چگونه قادرند در نقش برجسته ترین سازمانگران و فعالین اجتماعی در صنف مقدم گام بردارند و خودآگاهی شان را ارتقاء دهند.

این سنت بی تجربه گی که فوقا اشاره شد بیان یک واقعیت متناقض است . همانگونه که انقلاب 1917 نشان داد، ازیکسو زنان قادرند به دسته ی میلیتانت مبارزان تعلق داشته باشند و هرگز توسط گرایشات محافظه کارمحار نشوند آنگونه که در سنت اتحادیه های کارگری مرسوم است، اما ازسوی دیگر امکان استفاده ی ابزارای از زنان برای تبلیغات ضد کارگری هم منتفی نیست . چه در هفته ی بعد از انقلاب فوریه هزاران زن کارگربه زیرپرچم فیمینیست های بورژوا صف کشیدند تا برای حق رای و برای ادامه جنگ متاثر از گرایشات شونینستی تظاهرات نمایند. بلشویکها اما از موقعیت مناسب حزبی برخوردار بودند و توانستند از

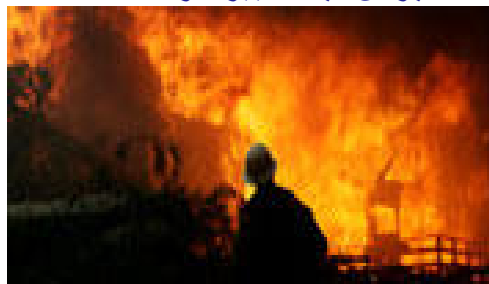
نیمه سال 1917 پایه ی توده ای شان را تقویت نمایند و همین سبب شد تا اکثریت زنان مجددا به صف جنبش ضد جنگ وارد شوند. اما چنین جایجایی در صنف آسانی به نفع انقلاب ، مروهون تلاش بسیار و فعالیت های خستگی ناپذیر سازمانگران ای تبلیغی بود.

انقلاب بدون بسیج زنان امکان پیروزی نداشت و لنین نیز بعدا بدین واقعیت تاکید نمود.

انقلابیون هرگز نباید نسبت به وظیفه ی مرکزی خود در قبال زنان کارگرفغلت نمایند. برای بسیج زنان، روشنگری سیاسی و اشکال سازمانیایی مناسب ضروری و اهمیت وافر دارد. زنان کارگری که جذب احزاب انقلابی می گردند اثبات کرده اند که همواره جزء شجاع ترین و مبارزترین دسته ی انقلابیون هستند که قادر به کسب دستاوردهای عظیم هستند! منبع : مجله تنوریک قدرت کارگری شماره 38 در آلمان ویژه انقلاب اکتبر - تحت عنوان "در راه اکتبر سرخ : بررسی تاکتیکیهای بلشویکی در انقلاب" اکتبر 2007

.....

چیزی در حول و حوش خلیج فارس برای ابد تغییر کرده است



* هزاران کیلومتر مربع از سرزمین های بالکان، کویت و جنوب عراق برای همیشه آلوده خواهند ماند.

* اورانیوم تخلیه شده، بعد از اکسید شدن به اجزای میکروسکوپی تقسیم میشود که بصورت غبار سرطان زا در فضا منتشر شده و همراه باد به سوی صحراها حرکت میکند.

روشنگری. برای آینده خاورمیانه خطوط را جابه جا کرده و نقشه های متعدد منتشر کرده اند. نام خلیج فارس را تغییر میدهند و عراق را بین خود سهم می کنند. اما چیزی در عراق، خلیج فارس، خاورمیانه تغییر کرده است که به 4 میلیارد سال زمان برای ترمیم نیاز دارد و سرنوشت مشترک مردم این منطقه را، صرف نظر از این که خطوط در کجا ترسیم شده اند، تحت تاثیر قرار داده است. برخی از تحلیل گران مطلع معتقدند لابی تولید نیروی هسته ای پشت ال گور و مقامات بلند پایه و رسانه هایی هستند که گویی ناگهان به این کشف رسیده اند که یک فاجعه زیست محیطی در حال وقوع است. سوداندوزی از فاجعه به نهایت غیرانسانی است، ولی روال عادی استفاده بهینه، از شرایط توسط سرمایه داران است. شبکه CNN سریال مستندی تحت عنوان بسیاریه در مخاطره ای نابودکننده تهیه کرده و مداوما آن را در معرض دید بینندگان می گذارد، اما در آن از تاثیر مهیب و تکان دهنده جنگ عراق بر محیط زیست این کشور و منطقه خلیج فارس چیزی گفته نمی شود. در عوض جرج بوش در هفته گذشته از کنگره آمریکا بودجه ای حدود 200 میلیون دلار درخواست کرد که به گفته سناتور دمکرات از واشینگتن جیم مک درموت اجازه استفاده از 30000 پاوند بمب های سنگرشکن در آن پنهان شده است، و اشاره او به 88 میلیون برای تامین بودجه ساخت نوع جدیدی از بمب افکن است که میگویند قرار است تاسیسات هسته ای ایران را هدف بگیرد. هدف بمب ها را رژیم ایران، آماده کرده، سلاحش را آمریکا می سازد و به کار می برد. اگرچه جمهوریخواهان میگویند این سال های آتی است، اما سلاح ها برای استفاده کردن ساخته میشود و چند سال جلو و عقب در تخریبی که عمر 4 میلیارد ساله دارد، تاثیری ندارد. گوشه هایی از آنچه که در گزارشات مدعیان تازه نفس و قدرتمند دفاع از محیط زیست نیست در مقاله زیر آمده است. مقاله اندکی خلاصه شده است.

جنگ اکولوژیکی

بحران زیست محیطی عراق

جفری سنت کلر و جوشوا فرانک

کانتز پانچ، 25 اکتبر 2007

هنگامی که جرج بوش برای حمله به عراق تدارک می دید نیروهای وفادار به صدام که مدعی بودند انگیزه حمله به عراق نفت است قول دادند چاه های نفت را به آتش می کشند. معماران جنگ در آمریکا مطمئنا میدانستند ورود آنها به عراق این تهدید را به یک واقعیت جدی تبدیل میکند. خصومت های مربوط به کویت به نشت حدود 7 میلیون بشکه نفت منجر شد که بزرگ ترین نشت نفت در تاریخ است. بنا بر محاسبه بعدی سازمان ملل از 1330 چاه نفت فعال کویت نیمی به آتش کشیده شد. بخارها و گازهای سمی حاصل از دود آتش هزاران مایل انتشار یافت و اثرات مهیبی بر سلامت انسان و محیط زیست برجای گذاشت. صدام حسین به حق به خاطر به آتش کشیدن چاه ها هنگام عقب نشینی به عنوان یک تبه کار شریر محکوم شد.

با وجود این ایالات متحده مسوول بخش اعظم تخریب محیط زیست در جنگ اول خلیج فارس بود. در اوایل دهه 90 آمریکا حداقل 80 درصد کشتی های نفت خام را بخشا به عنوان اینکه تحریم اقتصادی علیه

عراق را به اجرا بگذارد، غرق کرده و به ته خلیج فارس فرستاد. نفت خام سطوح گسترده ای را پوشاند و به میزان نامعلومی جانوران آبی و پرند های دریایی را کشت و حوزه های ماهیگیری و توریستی را دچار فاجعه کرد.

حتی از این هم بدتر و کشنده تر میراث و آثاری بود که هواپیما های آمریکایی و انگلیسی و موشک های پرتاب شده از ناوهای دریایی در جنگ اول خلیج برجای گذاشتند. در مجموع ایالات متحده عراق را با بیش از 970 بمب رادیو اکتیو و موشک هدف گرفت.

15 سال بعد عواقب این بمباران های رادیو اکتیو بتدریج در کانون توجه قرار گرفت. پزشکان عراق آن را مرگ سفید خوانده اند- سرطان خون. بعد از 1990 نسبت ابتلاء به سرطان خون 600 درصد افزایش یافت. اوضاع با در انزوا قرار دادن عراق و تحریم سادیستی رژیم بدتر شد، بطوریکه کوفی عنان دبیرکل سابق سازمان ملل یک بار آن را بحران انسانی خواند. زیرا تحریم تشخیص و درمان سرطان را به مراتب دشوار می کرد.

بیشتر قربانیان سرطان خون سرباز نبودند. شهروندان غیرنظامی بودند. ظاهرا اورانیوم تخلیه شده عنوانی نسبتا بی خطر به نظر میرسد. اورانیوم تخلیه شده همان اورانیوم 238 است که با استخراج ماده قابل شکافتن از اورانیوم 235 برای استفاده در راکتورها و سلاح های هسته ای تولید میشود. طی دهه ها مواد زاید آن به خاطر آنکه حاوی مواد رادیو اکتیو است و در جریان به عمل آوردن پلوتونیوم در تاسیسات هسته ای کشور انبار میشود، باعث درد سر بود. در اواخر دهه 80 حدود یک میلیارد تن از این ماده وجود داشت.

بعد طراحان سلاح در پنتاگون راهی برای استفاده از آن پیدا کردند. آنها را میشد ذوب کرد و گلوله و بمب ساخت. این ماده رایگان بوده و مقادیر زیادی از آن در دسترس بود. اورانیوم یک فلز سنگین و متراکم تر از سرب است. این خصوصیت آنرا برای تولید سلاح های قابل نفوذ در تجهیزات نظامی و ضدتانک و نفر بر و سنگر مناسب میکند.

وقتی بمب های ضد تانک منفجر میشوند، اورانیوم تخلیه شده، اکسیده شده و به اجزای میکروسکوپی تقسیم میشود که بصورت غبار سرطان زا در فضا منتشر شده و همراه باد به سوی صحراها حرکت میکند و دهه ها همتا میماند. [گردبادهای بزرگ اغلب از بغداد مستقیم به سوی خلیج فارس و ایران حرکت میکنند. به تصاویر ناسا در زیر مقاله توجه کنید. روشنگری] ذرات کشنده وقتی با تنفس وارد بدن میشوند به ایلیاف ریه می چسبند و سرانجام اثر ویرانگر خود را به شکل تولید تومور، خونریزی، از بین بردن سیستم ایمنی بدن و سرطان خون ظاهر میکنند. خیلی طول نکشید که تیم های پزشکی در منطقه توانستند توده مبتلا به سرطان را در نزدیکی سایت های بمباران شده ثبت کنند. نسبت سرطان خون در ساریبوو که در سال 1996 زیر بمب های آمریکایی کوبیده شده بود، در عرض 5 سال بعد از بمباران سه برابر شد. ولی فقط صرب ها نبودند که بیمار شده و می مردند. سربازان حافظ صلح ناتو و سازمان ملل در منطقه نیز به سرطان مبتلا می شدند.

پنتاگون به توجیحات و پنهان های مختلف متوسل میشود. اول وزارت دفاع از زیربار مساله شانه خالی کرده و نگرانی های مربوط به اورانیوم تخلیه شده را توری توطئه میخواند که فعالان صلح و محیط زیست و مبلغان عراق از خود درآورده اند. وقتی متحدان آمریکا در ناتو خواهان آن شدند که آمریکا خصوصیات شیمیایی و متالیک مهمات خود را معرفی کند، پنتاگون امتناع کرد. نیمه عمر هسته ای اورانیوم تخلیه شده 4 میلیارد سال، یعنی تقریبا برابر عمر زمین است. هزاران کیلومتر مربع از سرزمین های بالکان، کویت و جنوب عراق برای همیشه آلوده خواهند ماند.

هانس بلیکس رئیس سابق هیات بازرسی سلاح سازمان ملل قبل از حمله به عراق در رابطه با اورانیوم تخلیه شده و سایر فجاجع ناشی از جنگ گفت عواقب زیست محیطی جنگ عراق میتواند فاجعه بار تر از خود مساله جنگ و صلح باشد. علیرغم اینکه مساله مزبور قویا مورد تایید عمومی بود ایالات متحده حاضر به ارزیابی علنی ریسک های زیست محیطی جنگ احتمالی نشد.

بلیکس حق داشت. در روز دوم حمله پوزیدنت بوش به عراق، نیویورک تایمز و بی بی سی گزارش دادند نیروهای عراق چندین چاه را آتش زده اند. چند روز بعد از حمله نهاد محیط زیست سازمان ملل (UNEP) با شواهد ماهواره ای نشان داد مقادیر عظیم گازهای سمی از چاه های در حال سوختن وارد فضا شده اند. نفتی که می سوخت حاوی مواد شیمیایی سمی مثل ترکیبات جیوه، سولفور و فوران بود که به سختی به سلامتی انسان و محیط زیست آسیب میرسانند.

مصاحبه سایت گزارشگران با م راد درباره بحران هسته ای ایران

گزارشگران: پس از انتخابات اخیر فرانسه دولت این کشور سیاستهای خود را در رابطه با انرژی هسته ای ایران تغییر داده که با سیاست دولتهای پیشین این کشور تفاوت اساسی دارد علت این تغییر سیاست چیست؟

م. راد: با انتخاب آقای سارکوزی بعنوان رئیس جمهوری فرانسه سیاست های دولت در بسیاری عرصه ها تغییر کرد فرانسه که یکی از اعضا اصلی ترونیکی اروپا در رابطه با مسئله هسته ای ایران بود بر خلاف آلمان تغییر موضع داده و خواهان همکاری کشورهای اروپایی با آمریکا در رابطه با ایران شد دولت فرانسه را فراتر گذاشته و اعلام کرد که اگر ایران به فعالیت های هسته ای خود خاتمه ندهد جنگ با ایران اجتناب ناپذیر خواهد بود کمی قبل از آنهم رئیس جمهور سابق فرانسه ایران را تهدید به استفاده از بمب اتمی کرده بود این همه مسئله نبود فرانسه از سالها پیش درگیر تنش های داخلی برای تنظیم استراتژی تازه ای بر آمده بود که بر طبق آن منافع ملی فرانسه را در طولانی مدت تضمین کند.

فرانسه پیش از تجاوز آمریکا بعراق موفق نشده بود با آمریکا بر سر منافع ملی خود در خاورمیانه به توافق برسد این تضاد تا آنجا پیش رفت که مناسبات اقتصادی فرانسه با آمریکا لطمات شدیدی دید و محصولات فرانسه در آمریکا تقریباً پاکوت شد.

فرانسه که عملاً از صحنه رقابت ها دور مانده بود تلاش کرد تا قانون اساسی اتحادیه اروپا را هرچه زودتر بتصویب اعضا آن برساند که عملاً با مخالفت مردم بسیاری از کشورها از جمله خود فرانسه مواجه شد که ضربه مهلکی به سیاست این کشور وارد آورد فرانسه بیکار نشست و ترونیکی اروپا را با شرکت انگلستان و فرانسه ایجاد کرد آنهم در شرایطی که موضع انگلستان بشدت ضعیف شده بود.

فرانسه مدتی با حربه ترونیکی وارد صحنه سیاسی جهان شد و امید وار بود تا با زیر فشار قرار دادن ایران در رابطه با مسئله هسته ای و توافق با این کشور موقعیت خود را تثبیت کند که این مسئله هم عملاً با موضع گیری روسیه و دو جنگ اسرائیل با فلسطین و لبنان تقریباً نقش بر آب شد.

عدم موفقیت این سیاست تضاد جناح های دیگر در سیستم امنیتی و سیاسی کشور را افزایش داد در این مرحله بود که سارکوزی با مطرح کردن **منافع ملی فرانسه در الویت** طرح خود را بکرسی نشاند و رئیس جمهور فرانسه شد اساس تز سارکوزی باز سازی رابطه نزدیک و همکاری با آمریکا و همزمان استفاده از قدرت نظامی برای پیشبرد سیاستهای خود در عرصه بین المللی بود.

با اتخاذ این سیاست بلافاصله آمریکا امتیازات فراوانی به فرانسه داد و از این کشور دعوت کرد تا مسئولیت بیشتری در خاورمیانه و جهان بعهد بگیرد روابط تجاری فرانسه با آمریکا بحالت عادی باز گشت و از شش موسسه مالی بین المللی رهبری پنج تایی آنها به فرانسه واگذار شد در واقع آمریکا پذیرفت که فرانسه را در استراتژی خود شریک کند فرانسه تحت عنوان اینکه ایران منافع ملی فرانسه را در خاورمیانه بخطر انداخته است مسئله هسته ای ایران را پیراهن عثمان کرد.

گزارشگران: دولت جمهوری اسلامی ایران مدعی است که فعالیتهای اتمی این کشور صلح آمیز است و در چهارچوب مقررات سازمان انرژی اتمی قرار دارد و تا کنون ایران از این چهار چوب عدول نکرده است آیا این موضوع صحت دارد و اگر نه در کجا؟

م. راد: منظور از صلح آمیز بودن فعالیتهای هسته ای آن است که ایران موظف است در چهارچوب قوانین آژانس بین المللی اتمی و با نظارت مستقیم بازرسان این سازمان به کار خود ادامه بدهد این کنترل بدان مفهوم است که ایران حق ندارد سلاح اتمی تولید کند و یا تکنیک غنی سازی اتمی خود را بدیگر کشورها صادر کند در واقع سیستمهای صنعتی غنی سازی ایران باید استانداردهای غلظت اورانیوم را پائین 5% نگه دارند همه این قوانین در صورتی اعتبار دارد که ایران عضو سازمان انرژی اتمی بوده و پروتکل الحاقی را امضاء کرده باشد ایران هم عضو آژانس هست و هم پروتکل الحاقی را امضاء کرده است ولی پروتکل الحاقی را به

براساس گزارش دوستان زمین، مواد حاصل از سوختن نفت، مشابه آنچه که در جنگ اول خلیج تولید شد، سطح دریا را از مواد سمی پوشانده و به حیات آبی و پرنده های دریایی آسیب رسانده است. یک ناحیه که به شدت صدمه دیده است دریای عمان است که دریای عرب را از طریق تنگه هرمز به خلیج فارس وصل میکند. این راه آبی یکی از مناطق دریایی است که مولد ترین حیات دریایی را در جهان دارد. در واقع دریای **Global Environment Fund** معتقد است این منطقه نقش حیاتی در حفظ سیکل زندگی لاک پشت های دریایی در منطقه شمالی - غربی ایندو - پاسیفیک بازی میکند. از هفت لاک پشت دریایی جهان، پنج تای آن در دریای عمان است و چهار تای آن تحت رده بندی گونه های "در حال نابودی" و بقیه از گونه های در "معرض تهدید" ثبت شده است.

در حالیکه آینده اکوسیستم و تنوع زیستی در عراق سیاه به نظر میرسد، اما عواقب حمله نظامی آمریکا را نمی توان به کشورضریه دیده محدود نمود. سواحل خلیج فارس بر اساس گزارش مایک اوانس از فعالین **BirdLife**، یکی از پنج سایت مهم جهان برای مرغ ماهیخوار و یک ناحیه کلیدی برای بازتولید صدها هزار پرنده دریایی مهاجر است. نهاد محیط زیست سازمان ملل **UNEP** میگوید 33 تالاب عراق از اهمیت حیاتی برای بقای گونه های مختلف پرندگان به شمار می روند. بنا بر ادعای سازمان ملل این تالاب ها همچنین به شدت به آلودگی ناشی از غبار های اتمی مسموم ناشی از ویران کردن چاه های نفتی حساس هستند.

مایک اوانس همچنین بر این عقیده است که جنگ جاری در عراق میتواند آنچه را که از تالاب های مزوپتامیان در بخش پایینی رودهای دجله و فرات باقی مانده است، نابود کند. بعد از جنگ 1991، صدام مخالفان رژیم را که در این مناطق سکنی گزیده و برای دسترسی به آب در مسیر دو رودخانه کاتال های بزرگ حفر کرده بودند، کوچ داد. هزاران نفر رانده شدند. جوامع آنها از بین رفت.

ساختن سد روی رودخانه های دجله و فرات، 90 درصد تالاب ها را خشک کرده و چندین گونه جانوری را نابود کرده است. بوفالوی آبی، روباه، مرغ آبروی و گراز آبی از بین رفته اند. فرد پیرس قبل از حمله بوش به عراق در سال 2003 در نیوساینتیست نوشت: آنچه از تالاب های نحیف باقی مانده درست در مسیر نیروهایی قرار دارد که از جنوب به سوی بغداد می روند. اثرات واقعی جنگ بر این تالاب ها و سرنوشت ساکنان آنها هنوز معلوم نیست.

انهدام زیر ساخت های عراق نیز تاثیر قطعی بر سلامت مردم داشته است. بمباران موسسات صنعتی و کارخانه ها، آب های زیر زمینی را آلوده کرده است. خسارتی که به تاسیسات آکو وارد آمده و هم چنین گودال های عظیم پر از مواد فاضلاب که بر اساس گزارشات بلافاصله بعد از حمله بشوک و وحشت، بوش در خیابان های بغداد ایجاد شد، آب رودخانه ها را آلوده کرد و به سلامت مردم آسیب رسانید. حصیه نسبت به 1991 ده برابر شد که عمدتاً به خاطر آلودگی آب آشامیدنی است.

این رقم در عرض چند سال گذشته بعد از سقوط صدام مسلماً افزایش یافته است. در واقع در طی دهه 90 وقتی عراق تحت تحریم بود، مقامات سازمان ملل در بغداد تصدیق کردند که علت اساسی مرگ و میر کودکان و معضلات سلامتی مردم دیگر صرفاً فقدان غذا و دارو نیست، بلکه کمبود آب سالم (که قبل از جنگ اول خلیج در تمام بخش های کشور بطور رایگان در دسترس مردم قرار داشت) و فقدان برق است که عواقب آن برای بیمارستان ها و سیستم لوله کشی آب قابل پیش بینی بود. از 21.9 درصد قرار دادها که در اواسط 1999 توسط کمیته تحریم سازمان ملل تحت کنترل آمریکا وتو شد، بخش بزرگی مربوط به تعمیر تاسیسات تامین آب و سیستم فاضلاب بود.

سال ها و شاید دهه ها طول بکشد تا عواقب واقعی عملیات نظامی آمریکا در عراق - در گذشته و حال معلوم شود. متوقف کردن این جنگ نه تنها به نجات جان انسان میشود، بلکه همچنین محیط زیست شکننده عراق را نجات میدهد.

* تصاویر سازمان ملی فضایی آمریکا - ناسا از توفانی که مرکز آن بغداد و بر فراز بیمارستان یارموک بوده و به سوی خلیج فارس و ایران حرکت کرده است. از سایت روشنگری

تصویب مجلس نرسانده است یکی از موارد اختلاف با کشورهای غربی و آمریکا همین مسئله است علت آنکه جمهوری اسلامی پای امضاء نهایی آن نرفته است این است که در شرایط فشار بتواند از آژانس خارج شود.

پس از رایزنی‌های فراوان بین مقامات ایران و ترونیکی اروپا و صدور دومین قطعنامه در سازمان ملل بین آژانس و ایران در تاریخ 27 اوت 2007 موافقت نامه ای به امضاء رسید که دولت ایران موافقت کرد تا آژانس انرژی اتمی برای کنترل فعالیتهای اتمی ایران یک تیم پنج نفره به ایران اعزام کند و آژانس میتواند در مورد بر خورداری و یا عدم بر خورداری از کارخانه ساخت سلاح های هسته ای ، سطوح راکتور آب سنگین ، اروانیوم عنی شده و توانایی تولید موشک های حامل کلاهک هسته ای تحقیق و بررسی کند مواردی که موجب نگرانی بعضی از کشورهای جهان شده است.

بر اساس این نشست ایران موافقت خود را برای رسیدن بیک توافق در مورد محدودیتهای قانونی اشاره شده در بالا تا پایان ماه سپتامبر اعلام و آنرا امضاء کند.

گزارشگران : جمهوری اسلامی در تلاش دیپلماتیک سعی دارد به کشورهای منطقه و دیگر کشورها از جمله کشورهای غربی و آمریکا که نگران فعالیتهای اتمی ایران هستند بقبولاند که در صدد ساختن بمب اتمی نیست آیا این دیپلماسی موفق بوده است ؟

م . ر ا د : توافقی های علنی فوق با آژانس اگر مرحله عمل در آمده باشد نشان میدهد که ایران قصد ندارد خود را به سلاح اتمی مجهز کند ولی فشاری که بر روی ایران وارد میشود مفهومی بجز آن ندارد که کشورهای غربی خواهان آن نیستند که ایران به تکنیک هسته ای مسلح یا شد.

دولت ایران از تمامی کشورهای همسایه دعوت کرده است تا از تاسیس است اتمی این کشور بازدید کنند در ماه های گذشته هیئت های مختلفی از کشورهای آسیایی ، آفریقایی ، آمریکای لاتین و مخصوصا از روسیه و کشورهای اروپایی از این تاسیسات دیدن کرده اند مشکل بزرگ آن است که در خاورمیانه بیشتر کشورها در بحران اقتصادی و سیاسی دست و پا میزنند ایران از نظر اقتصادی و ثبات داخلی و قدرت نظامی شرایط بهتری نسبت به دیگر کشورها دارد.

اگر ایران به این تکنیک مسلح نبود باز هم بعلت موقعیت مناسبی که در منطقه دارد هیچ کشور و نیرویی بخصوص اگر در موضع ضعف باشد حاضر نیست به تثبیت بیشتر ایران کمک کند کنفرانس حوزه دریای خزر و توافقات حاصله در آن بزرگترین موفقیت دیپلماسی ایران طی سالهای گذشته بود همسایگان شمال ایران در شرایطی قرار دارند که نیاز مبرم به همکاری با ایران دارند در این منطقه منافع ملی همه کشورهای خزر بهم گره خورده است.

گزارشگران : سازمان انرژی اتمی برهبری آقای البرادعی از اوایل امسال بدون جلب رضایت آمریکا و انگلستان و تعدادی از کشورهای اروپایی با ایران توافقنامه همکاری مشترک هسته ای به امضاء رسانده است علت تغییر ناگهانی سیاستهای سازمان انرژی اتمی چیست ؟

م . ر ا د : تردیدی نیست که سازمان انرژی اتمی جولانگاه قدرت های بزرگ است کشورهای غربی و آمریکا فشار بیسابقه ای به ایران و کشورهای دیگر وارد کرده بودند تا بدون درگیری نظامی مسئله هسته ای ایران را فیصله بدهند با افزایش بحران در خاورمیانه و پیچیده شدن اوضاع توازن قوا بضرر آمریکا بهم خورد شکی نیست که آمریکا در حل مسئله خاورمیانه عاجز مانده است خود این مسئله مواضع طرفداران سرسخت آمریکا را بیش از آنچه انتظار میرفت متزلزل کرده است .

دوقطعنامه سازمان ملل بر علیه فعالیتهای هسته ای ایران که محدودیتهای تکنولوژی هسته ای را در نظر داشت و عدم اجرای آن نشان میدهد که کشورهای جهان منافع خود را در پیوند با منافع آمریکا نمی بینند تحریم های اقتصادی بعضی از ارگانهای رژیم ایران توسط آمریکا نشان میدهد که بسختی میتواند کشورهای دیگر را قانع و همراه خود کند همکاری اقتصادی و تجاری چیزی نیست که کشورها بتوانند از آن چشم پوشی کنند تازه در هیچیک از قوانین سازمان ملل این مسئله پیش بینی نشده است .

در این شرایط تنها تشکیلاتی که باقی میماند سازمان انرژی اتمی است که فعلا کسی در صدد متلاشی کردن آن نیست مخصوصا

آمریکا که به این تشکیلات بیشتر از همه نیاز دارد فشار کشورهای اروپایی و آمریکا منهای روسیه و چین و کشورهای غیر متعهد و موضع پاسیو آمریکا تشکیلات آژانس را در موقعیتی قرار داد که با دولت ایران بتوافق اشاره شده در بالا برسد جمهوری اسلامی هم که به دو قطع نامه سازمان ملل دهن کجی کرده بود متوجه شرایط جدید شده و همکاری با آژانس را بیشتر بنفع ایران ارزیابی کرد تا مخالفت با آن را .

گزارشگران : بیشتر مفسران سیاسی و نظامی بر این عقیده اند که علت مخالفت شدید آمریکا و انگلستان با سیاستهای اتمی ایران نفوذ ایران در منطقه خاورمیانه و عدم همکاری دولت ایران برای اجرای طرح خاورمیانه بزرگ آمریکاست آیا این مسئله واقعبینانه دارد؟

م . ر ا د : بدون تردید چنین است آمریکا و انگلستان و شرکاء به عراق آمده بودند تا خاورمیانه را کنترل کنند و این منطقه را به سکوی پرش برای خفه کردن روسیه و چین قرار دهند تاکتیکی که ایران از آن استفاده کرد همکاری در جنایت های آنها در افغانستان و عراق بود تا حداقل در کوتاه مدت دست از سر ایران بردارند مسلم بود که اگر آمریکا و متحدین موفق میشدند قال قضیه عراق را در کوتاه مدت بکنند بسرعت مناطق جنوب کشور را اشغال میکردند و دست ایران را از کل خلیج فارس کوتاه میکردند این مسئله پس از اشغال افغانستان در استرالیا مورد بحث و توافق قرار گرفته بود. فلج شدن آمریکا و شرکاء در منطقه خاورمیانه و گسترش بحران از آفریقا تا پاکستان که مسئله ترکیه و کردستان هم به آن اضافه شده است و جنگ داخلی در پاکستان و فشار روسیه و چین و کشورهای شمالی ایران برای برچیدن پادگانهای نظامی آمریکا در منطقه که مفهومی بجز سرنگونی دولت کرزای ندارد مزید بر علت شده اند.

چهار سال جنگ مدت کمی نیست حکومت ایران در این چهار سال بیش از آنچه انتظار میرفت خود را آماده کرده است زمانی که آمریکا به عراق حمله کرد نفت بشکه ای 28 دلار بود ولی حالا به بیش از 75 دلار رسیده است و چه بسا در طول چند ماه آینده از مرز 100 دلار هم بگذرد اینها آن امتیازی بود که آمریکا به حکومت ایران داد ضمن آنکه طی بیش از چهارسال قادر نشد جلو پیشرفت صنعتی و نظامی ایران را بگیرد.

ایران بیک کشور قدرتمند اقتصادی، سیاسی ، نظامی و ایدئولوژیک در خاورمیانه تبدیل شده است که بخودی خود بدون آنکه وارد جنگ شود درصحنه سیاست گذاری منطقه حضور دارد با توجه به منابع نفتی و گازی و موقعیت جغرافیایی هیچ کشوری بدون جلب همکاری ایران قادر نخواهد بود توازن قوا را در منطقه بنفع خود تغییر دهد بهمین دلیل است که ایران رسما اعلام کرده است باید در منافع منطقه سهیم باشد.

گزارشگران : جمهوری اسلامی پس از انتخاب احمدی نژاد بریاست جمهوری کشور سیاست دیپلماسی تهاجمی در پیش گرفته و خواهان شرکت فعال در سیاست گذاری خاورمیانه است و رسما اعلام میکند که باید در منافع خاورمیانه شریک شود آیا علت مخالفت با سیاست اتمی ایران ربطی به این موضوع دارد؟

م . ر ا د : تا قبل از شروع ریاست جمهوری احمدی نژاد دولت هایی که بر سر کار آمده بودند دارای استراتژی و تاکتیک مشخصی نبودند در واقع در ایران حکومت منسجمی از نظر مدیریت جامعه وجود نداشت تاریخ دولت های ایران بعد از انقلاب 1357 نشان میدهد که دولت احمدی نژاد که متعلق به یک جناح حکومتی است تنها دولتی است که از تکنوکراتها ی ایران تشکیل شده است که از زمان بدست گرفتن قدرت اجرایی کشور بیشتر تشکیلاتهای جانبی را همانند شورای نگهبان ، شورای مصلحت نظام و ... و نه تنها به حاشیه رانده است بلکه همه آنها را بیرنگ کرده است.

سیاست این جناح ارزیابی از توازن نیروها در داخل کشور و منطقه خاورمیانه و سازمان دهی ایدئولوژیک آن بر اساس مذهب شیعه است گروه احمدی نژاد معتقد است که بدون یک تشکیلات ایدئولوژیک که تمامی ابزار قدرت را سازماندهی کند و در پشت خود داشته باشد عملا حکومت در هیچ زمینه ای موفق نخواهد بود این جناح معتقد است که نیروهای نظامی کشور باید دربیست در خدمت پیشبرد اهداف اقتصادی کشور باشند و تمامی تاسیسات صنعتی و زیر ساختی را که در اختیار دولت قرار دارند و یا به بخش خصوصی واگذار میشوند نظارت و کنترل کند.

برنامه این دولت فعال کردن تمامی تاسیساتی صنعتی و زیربنایی بکمک نیروهای نظامی بود که در دوران دولت رفسنجانی وختامی شروع شده و ناتمام رها شده بودند افزایش قیمت نفت این امکان را برای دولت احمدی نژاد بوجود آورد تا با دستی بازیه سیاست های خود ادامه دهد دولت احمدی نژاد معتقد است که ایران و حکومت شیعه ایران باید از نظر اقتصادی و نظامی در همه زمینه ها در منطقه دست بالا را داشته باشد تا الگویی برای کشورهای دیگر در منطقه باشد .

دید این جناح این است که آلترناتیو خود را در مقابل نیروهای ملی و سکولار و گرایشات چپ قرار دهد و نشان دهد که مذهب شیعه قادر است عملکرد بهتر از همه آنها داشته باشد با این سیاست است که دولت احمدی نژاد به تهاجم دیپلماتیکی در عرصه بین المللی دست زده است و هنوز پافشاری میکند که بدون قدرت نظامی و اقتصادی حکومت دوام چندانی نخواهد داشت از طرف دیگر پا فشاری بر روی این سیاست کلیه نیروهای شیعه در منطقه فعال شده که بخش عمده آنها در جبهه غرب قرار ندارند و منتظر فرصت هستند تا در شرایط مناسب ابتکار عمل را از آن خود کنند .

گزارشگران : مدتی است که روسیه با سیاست های نظامی گری آمریکا و منطقه خاورمیانه بشدت مخالفت میکند و چندی پیش با کشورهای حوزه دریای خزر از جمله ایران قرار داد عدم تجاوز به امضاء رسانده است روسیه تاکید کرده است که به تمامی قراردادهای خود با ایران از جمله راه اندازی کارخانه برق اتمی پایبند است تا چه اندازه این مناسبات در رابطه ایران با کشورهای غربی موثر بوده است ؟

م . ر . ا . د : هر کسی پوشیده نیست که روسیه در منطقه خاورمیانه دارای منافعی است همین چند روز پیش آمریکا دولت مالکی را مجبور کرد تا قرار داد نفت با روسیه را بهم بزند این قرار داد شامل بخشی از منطقه نفتی جنوب عراق میشد که بیش از 11 میلیارد بشکه نفت را در خود جای داده است.

روسیه بیش از هفت میلیارد دلار از عراق طلبکار است که قرار بود بخشی از آن را به عراقی ها ببخشد با این اقدام آمریکا، روسیه قصد دارد تمامی این مبلغ با اضافه سود آنرا پس بگیرد تردیدی نیست که روسیه در مقابل هر اقدام آمریکا عکس العمل نشان خواهد داد.

قرار داد عدم تجاوز روسیه با کشورهای حوزه دریای خزر دیر یا زود عملی میشد در عرف بین المللی هر کشوری کوشش میکند با همسایگان خود روابط حسنه و حسن همجواری داشته باشد در حوزه دریای خزر بعضی از کشورها همانند آذربایجان تا همین چندی پیش موافق همکاری منطقه ای نبودند علت آن فشاری بود که از طریق آمریکا و ترکیه به این کشور وارد می آمد ولی آذربایجان بتجربه دریافت که بنفع این کشور است تا با همسایگان به همزیستی تن بدهد توافق در این کنفرانس در درجه اول بنفع منافع ملی ایران بود و عملا تمامی کوشش های کشورهای غربی بخصوص آمریکا و اسرائیل را برای متلاشی کردن ایران عقیم گذاشت.

ایران و روسیه در مورد برنامه هسته ای ایران بتوافق دراز مدت دست یافته اند که الزاما کنترل هسته ای ایران را از طرف روسیه ممکن کرده است شکی نیست که روسیه نه میخواهد و نه اجازه میدهد ایران سلاح اتمی داشته باشد از طرف دیگر اجازه نخواهد داد تا آمریکا، خاورمیانه شامل ایران را از آن خود کند و روسیه را در محاصره کامل قرار دهد این توافق، توازن نیروها را در منطقه بالکل بهم زده است علت عصبانیت کشورهای هم مانند آمریکا ، اسرائیل ، فرانسه و انگلیس همین است.

این توافق و همکاری کشورهای حوزه دریای خزر باعث خواهد شد تا فشار غرب و آمریکا به کشورهای خاورمیانه در مجمع کاهش پیدا کرده و این کشورها امتیازات فراوانی از غرب بگیرند ضمن آنکه قدرت مانور آنها را محدود میکند.

گزارشگران : جلسه سوم شورای امنیت سازمان ملل در باره فعالیت هسته ای ایران بعلت عدم توافق در بین گروه 5 + 1 متشکل از اعضاء دائمی شورای امنیت و آلمان مدتی است به تعویق افتاده است آیا شورای امنیت قادر خواهد شد در آینده نزدیک قطعنامه دیگری بر علیه ایران صادر کند و در صورت تشکیل جلسه چه تصمیماتی ممکن است بگیرد؟

م . ر . ا . د : این کنفرانس همین چند روز پیش در لندن بر گزار شد باوجود تلاش آمریکا ، فرانسه و انگلستان برای تدوین قطعنامه ای برای محاصره اقتصادی ایران، روسیه و چین و آلمان با آن مخالفت

کرده در نتیجه قرار شد تا گزارش آقای البرادعی که واسطه همین ماه در سازمان ملل ارائه خواهد شد شورای امنیت در این مورد تصمیم بگیرد.

اقداماتی که طی دو ماه اخیر حول وحوش بر نامه هسته ای ایران صورت گرفته و با توافقی که ایران و سازمان انرژی اتمی به آن دست یافته اند احتمال صدور قطعنامه ای برای محاصره اقتصادی ایران بعید بنظر میرسد اگر چنین توافقی وجود داشت نه روسیه با ایران قرار داد عدم تجاوز امضاء میکرد و نه آمریکا طرح محاصره اقتصادی را در دستور کار خود قرار میداد.

قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل بعد از گزارش رئیس سازمان انرژی اتمی شامل محروم و متعهد کردن ایران به نداشتن سلاح اتمی و موشکهای بالستیک با کلاهک اتمی و عدم صدور تکنولوژی هسته ای بدیگر کشورهای جهان خواهد بود ضمن آنکه در قطعنامه کنترل شدید فعالیتهای اتمی ایران در نظر گرفته خواهد شد .

گزارشگران : در بین کشورهای اروپایی در مورد چگونگی بر خورد با مسئله هسته ای ایران اختلاف نظر وجود دارد انگلستان و فرانسه خواهان محاصره اقتصادی ایران بدون در نظر گرفتن قطعنامه های سازمان ملل هستند در حالیکه اکثریت کشورهای اروپایی خواهان مذاکره و کنترل ایران از طریق سازمان انرژی اتمی و سازمان ملل هستند تا کی میتواند این وضع ادامه پیدا کند؟

م . ر . ا . د : گرایش تازه ای در کشورهای اروپایی شکل گرفته است و آنهم در نظر گرفتن منافع ملی کشورهای اروپایی است که تا همین چندی پیش تصور میشد این مسئله در چهار چوب اتحادیه اروپا حل خواهد شد.

با شکست طرح قانون اساسی اتحادیه اروپا و عدم استقبال از آن نشان داد که اکثریت کشورهای اروپایی حاضر نیستند افسار خود را در دست سه کشور آلمان و فرانسه و انگلستان قرار دهند گرایش بخشی از کشورهای اروپای شرقی بیشتر بسمت آمریکاست که نشان میدهد چندان اعتمادی به کشورهای بزرگ اروپایی ندارند .

سرهم کردن قانون اساسی اروپا که بدون مراجعه به افکار عمومی چندی پیش در لیسبون پرتقال بتصویب رسید نشان میدهد که از اعتبار لازم بر خوردار نیست و بسیار شکننده است اقدام فرانسه در مورد تهدید ایران به جنگ آنهم جنگ اتمی افکار عمومی اروپا را به اندازه کافی پریشان کرده است تا نگران سیاست های نظامی اتحادیه اروپا باشند که بدومین قدرت نظامی جهان تبدیل شده است.

فرانسه با توافقی که با آمریکا بعمل آورده است منافع ملی بسیاری از کشورهای اروپایی را بخطر انداخته که میتواند مقدمه ای برای استقلال عمل دیگر کشورهای اروپایی باشد با وجود اصرار کشورهای فرانسه و انگلستان بقیه کشورهای اروپایی با محاصره اقتصادی ایران بدون تصویب شورای امنیت ملل متحد مخالفت کرده و راه حل همکاری اقتصادی و مذاکره را مناسب و با افزایش تشنج و اقدام نظامی مخالفند.

گزارشگران : اخیرا فرمانده سابق نظامی آمریکا در عراق طی مصاحبه ای رادیو وتلوویزیونی اعلام کرد که اروپا و آمریکا میتوانند در کنار ایران اتمی و هسته ای بزندگی مسالمت آمیز ادامه دهند آیا این مسئله بدان مفهوم نیست که اگر ایران اتمی هم بشود تغییری در موازنه قدرت نظامی در برابر قدرت نظامی ناتو و آمریکا ایجاد نخواهد شد ؟

م . ر . ا . د : مطالبی که فرمانده نظامی سابق آمریکا در عراق مطرح کرده نظر جناحی از حکومت آمریکاست که که معتقد است آمریکا قادر نیست قدرت های اتمی جهان همانند روسیه و چین و... را از سر راه بر دارد بنابراین چه فرق میکند که ایران هم اتمی بشود برطبق اظهار نظر این فرمانده نظامی، ایران اگر بر همین منوال پیش رود شاید بتواند در ده سال آینده بمب اتمی درست کند و در نهایت زراد خانه اتمی آن از چند دوچین نمیتواند فرا تر رود که در مقابل قدرت اتمی آمریکا و انگلستان و فرانسه هیچ است تازه ایران هرگز قادر نخواهد بود از آنها استفاده کند.

سوال این است که چرا در داخل سیستم حکومتی آمریکا يك چنین نظری با این صراحت بیان میشود ؟ آیا بدان علت است که آنها در انتظار ظهور قدرتهای اتمی دیگری همانند آفریقای جنوبی و برزیل هستند و یا در صدد مسلح کردن مصر و عربستان سعودی به سلاح اتمی هستند؟

انعکاس چنین نظریهایی نشان از نگرانی آنها از گسترش سلاح اتمی از طریق سیستم نظامی آمریکا دارد چه آنها بر خلاف تمامی موازین بین المللی پاکستان و هندوستان را به این ابزار مسلح کرده اند.

اگر کشورهای دیگر هم به این سیاست پیوندند تنها قادر خواهند بود حساب های بانکی را کنترل و مسدود کنند و در بخش سرمایه گذاری شرکتها و بانکها نمیتوانند یکطرفه قرار دادها را فسخ کنند چون تمامی سرمایه خود را برای جبران خسارت از دست میدهند . ایران از سالها پیش منابع ارزی خود را متنوع کرده و تقریباً تمامی سرمایه ارزی خود را از دلار به ارزهای معتبر دیگر تبدیل کرده است اقتصاد ایران یک سرمایه در گردش تقریباً هزارمیلیارد دلاری دارد که هیچ کشوری حتی آمریکا هم نمیتواند از آن چشم پوشی کند بهمین دلیل آمریکا فقط چند شرکت دولتی را در لیست خود وارد کرده است و برای تجارت با ایران سقف مالی قابل شده است. با توجه بر رقابت افسار گسیخته جهانی هر خلایی توسط رقبا پر خواهد شد. برای همین است که آمریکا اصرار دارد تا سازمان ملل مسئله محاصره اقتصادی ایران را بنصوب برساند تا کشورهای دیگر مجبور شوند از آن تبعیت کنند که تلاش بیهوده ای بیش نیست هیچ کشوری حاضر نیست از منافع خود صرف نظر کند و آمریکا هم قادر نیست خسارت تمامی کشورهای که در معامله تجاری با ایران ضرر میکنند را جبران کند بنابراین مسئله تحریم اقتصادی ایران از طرف سازمان ملل امکان پذیر نیست. م. ر. اد (06.11.2007)

.....

*** پیوندها ***

ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان
33-1-43455804

سایت راه کارگر
www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com

نشر بیدار
www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه "
مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع
سازمان نیستند .

.....

بسیاری معتقدند که آمریکا عمداً مسئله هسته ای ایران را بر چسبه کرده تا ایران را از معادلات خاورمیانه دور نگه دارد ضمن آنکه آمریکا نمی داند مسئله هسته ای اسرائیل را چگونه سروسامان دهد کشورهای خاورمیانه خواهان پیوستن اسرائیل به سازمان انرژی اتمی هستند تا فعالیت هسته ای این کشور تحت کنترل و نظارت قرار گیرد برای کشورها و مردم خاورمیانه سلاح اتمی اسرائیل خطر عمده و تهدید کننده ثبات و امنیت منطقه است . ژنرال چهار ستاره آمریکا باعربانی تمام به سران واشنگتن گوشزد کرده است که با وجود اسرائیل اتمی نمیتوانیم کشورهای منطقه و جهان را بر علیه ایران بسیج کنیم هرچقدر بیشتر در این مورد پافشاری کنیم بهمان نسبت مجبوریم امتیاز بدهیم پیشنهاد میکند تا آمریکا هرچه زودتر با ایران وارد مذاکره شود.

گزارشگران : بنظر میرسد که فعالیت هسته ای مسالمت آمیز ایران بدون سلاح اتمی با مخالفت چندانی مواجه نیست علت این امرچه میتواند باشد آیا قدرت های بزرگ میخواهند از کارت ایران در مناسبات جهانی استفاده کنند و یا مجبور به عقب نشینی شده اند ؟

م. ر. اد : بر طبق قوانین بین المللی و آژانس اتمی تمامی کشورهایی که عضو این آژانس هستند میتوانند از امکانات کشورهای اتمی عضو آژانس استفاده کرده و خود را برای استفاده از انرژی هسته ای مسلح کنند بنابراین تعجب ندارد که اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان با آن مخالفتی ندارند ولی اکثریت همین کشورها با ساختن بمب اتمی مخالف بوده و برای خلع سلاح کشورهای اتمی هستند پافشاری میکند اساساً سازمان انرژی اتمی به این دلیل بوجود آمد تا از یک طرف بتدریج سلاحهای اتمی نابود شود و از طرف دیگر از گسترش سلاح اتمی جلوگیری شود.

مسئله صلح آمیز انرژی هسته ای ایران کارتی نیست که کشوری بتواند از آن استفاده کند ولی آمریکا و اسرائیل و بعضی کشورهای غربی فقط میخواهند کشورهای طرفدار آنها از این تکنیک استفاده کنند و نه دیگران فشار اصلی آمریکا به ایران بیهانه ساختن بمب اتمی صرفاً کشاندن ایران به جبهه غرب است در تاریخ صد سال گذشته ایران همیشه منطقه امنیتی غرب بحساب آمده است . مسئله دیگری که فعلاً برای آمریکا و کشورهای غربی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است جمع کردن کشورهای عرب خاورمیانه در محدوده امنیتی کشورهای غربی است در بخش لبنان و سوریه که آمریکا و انگلستان عملاً نفوذ زیادی ندارند فرانسه در این منطقه فعال شده که تاریخاً در این دو مستعمره سابق دارای نفوذ بوده است فشار اخیر فرانسه به ایران در واقع وادار کردن ایران به پایان دادن به همکاری استراتژیکی با سوریه و لبنان است .

آمریکا و کشورهای غربی، خاورمیانه را بدو بخش عرب نشین و غیر عرب تقسیم کرده اند تمامی سیاست مداران غربی متفق القولند که تمامی مردم و حکومت های عرب را میشود خرید اگرچه آنها همچنان ضد اسرائیل هستند ولی کشورهای غیر عرب همانند ایران ، پاکستان ، ترکیه و حتی کردستان و ... را نمیشود براحتی زیر یک چتر جمع کرد.

گزارشگران : آیا امکان محاصره اقتصادی جمهوری اسلامی بخاطر فعالیت هسته ای وجود دارد؟ و اگر چند کشور غربی دست به این محاصره بزنند چه تاثیری بر اقتصاد ایران بر جای خواهد گذاشت و عکس العمل جمهوری اسلامی چه خواهد بود ؟

م. ر. اد : مسئله محاصره اقتصادی ایران بسیار پیچیده است. اقدام کشورهای همانند آمریکا که سالهاست با ایران رابطه اقتصادی وسیعی نداشته اند بیشتر جنبه سمبولیک دارد بهمین دلیل وقتی آمریکا بر علیه بعضی از ارگانهای رژیم جمهوری اسلامی دست به تحریم اقتصادی زد فوراً با مخالفت هم پیمانان خود در سراسر جهان مواجه شد .

بررسی روابط تجاری بین کشورها از سالهای 1990 نشان میدهد که روابط اقتصادی در سطح بین المللی آنچنان بهم گره خورده است که اجرای تحریم اقتصادی را تقریباً نا ممکن میکند معمولاً در روابط بین المللی حتی در زمان جنگ بین کشورها نمیشود روابط تجاری و اقتصادی را از بین برد از طرف دیگر درصد سهم تولید ناخالص آمریکا نسبت به درصد تولید ناخالص جهان هر سال کمتر شده و نقش دلار هم با وارد شدن ارزهای معتبر جهانی و بحران اقتصادی آمریکا کاهش پیدا کرده است.

